

بیرون نیاید روزه باطل نمیشود ولی کسیکه آتش را بریده اند اگر کمتر از ختنه گاه را هم داخل کند روزه اش باطل میشود.

(مسأله ۱۵۸۶) - اگر شک کند که باندازه ختنه گاه داخل شده یا نه روزه او صحیح است و کسی هم که آتش را بریده اند اگر شک کند که دخول شده یا نه روزه او صحیح است.

(مسأله ۱۵۸۸) - اگر روزه دار استمناء (۱) کند یعنی با خود کاری کند که منی از او بیرون آید روزه اش باطل میشود.

(مسأله ۱۵۹۰) - هرگاه روزه دار بداند که اگر در روزه بخوابد محتلم میشود یعنی در خواب منی از او بیرون میآید میتواند در روز بخوابد و چنانچه بخوابد و محتلم بشود روزه اش صحیح است.

(مسأله ۱۵۹۴) - اگر بقصد بیرون آمدن منی کاری بکند در صورتیکه منی از او بیرون نیاید روزه اش باطل (۲) نمیشود.

(مسأله ۱۵۹۵) - اگر روزه دار بدون قصد بیرون آمدن منی با کسی بازی و شوخی (۳) کند در صورتیکه عادت نداشته باشد که بعد از بازی و شوخی منی از او خارج شود، اگر چه اتفاقاً منی بیرون آید روزه او صحیح است، ولی اگر شوخی را ادامه دهد تا آنجا که نزدیک است منی خارج شود و خود داری نکند تا خارج گردد روزه اش باطل است.

(مسأله ۲۳۹۴) - اگر انسان پیش از آنکه «دختر عمه (۴) یا دختر

۱- حیف که بهترین طریقه استمناء را که خودشان میدانند فراموش کرده اند توضیح دهند، فقط میگوید با خود کاری کند که منی از او بیرون آید...

۲- منظورشان جلق ناتمام است که میفرمایند مبطل روزه نمیشود.

۳- در جن تدریس آقا جلق را مباح کرده و این مسأله معلوم میدارد که ایشان بازی و شوخی با آنانرا برای کسب لذت و دفع منی غیر طبیعی را جزو بدیهیات دانسته است.

۴- زنای با عمه و خاله چنین بنظر میرسد پس از ازدواج با دخترانشان مانعی ندارد، بقیه زیر نویس در صفحه بعد

خاله» خود را بگیرد با «مادر آنان زنا کند» دیگر نمیتواند با آنان ازدواج نماید.
 (مسأله ۲۳۹۵) - اگر با دختر عمه یا دختر خاله خود ازدواج نماید و پیش از آنکه با آنان نزدیکی کند با مادرشان زنا نماید عقد آنان اشکال ندارد.
 (مسأله ۲۳۹۷) - زن مسلمان نمیتواند بعقد کافر درآید، مرد مسلمان هم نمیتواند با زنهای کافره بطور دائم ازدواج کند ولی صیغه (۱) کردن زنهای اهل کتاب مانند یهود و نصاری مانعی ندارد.
 (مسأله ۲۴۰۶) - اگر با مادر یا خواهر یا دختر کسی ازدواج نماید و بعد از ازدواج با آن کس (۲) لواط کند، آنها بر او حرام نمیشوند.
 (مسأله ۲۴۱۰) - اگر کسی دختر نابالغی را برای خود عقد کند و پیش از آنکه نه سال دختر تمام شود با او نزدیکی و دخول کند، چنانچه او را «افضا» (۳) نماید هیچوقت نباید با او نزدیکی کند.
 (مسأله ۲۴۱۱) - زنی را که سه مرتبه طلاق داده اند بر شوهرش حرام میشود و اگر با شریبطی که در کتاب طلاق گفته میشود با مرد دیگری (۴)

لیک قبل از ازدواج باعث اشکال میگردد.

۱- نوشته اند زن کافر بهنگام نزدیکی با مرد مسلمان او را نجس میکند یا نه،

۲- الحمد لله لواط با مردان را هم مباح اعلام فرموده اند.

۳- افضاء: افضی المهر - پیش و پس زنی را یکی کردن است، لله الحمد که پیامبر اکرم دخول با دختران قبل از نه سال را مجاز ندانسته، تنها وجود شریف و مقدس ایشان عایشه را در سن هفت سالگی بعقد ازدواج خود درآورده و طبق نظر محدثان و بزرگان و مفسران اسلامی وجود شریفشان استثنائاً در هشت سالگی با عایشه دخول فرموده اند و بحمد الله موضوع به افضاء نکشیده است.

۴- یعنی محلل کردن کلفتی بیاورند و لا اقل یکشب زن سه طلاقه را بعقد او درآورده و حتماً عمل دخول صورت بگیرد، سپس زن را طلاق دهد و مجدداً بعقد شوهر نخستین درآورند.

ازدواج کند، شوهر اول میتواند دوباره او را برای خود عقد نماید.
(۲۴۴۲) - اگر انسان برای معالجه کسی ناچار شود که بعورت او نگاه کند
بنابر احتیاط واجب باید آینه (۱) را در مقابل گذاشته و در آن نگاه کند ولی اگر
چاره جز نگاه کردن بعورت نباشد اشکال ندارد.

(مسأله ۲۴۴۰) - اگر در حال ناچاری زن بخواهد زن دیگری، یا مردی
غیر از شوهر خود را تنقیه کند، یا عورت او را آب بکشد، باید چیزی (۲) در دست
کند که دست او بعورت آنها نرسد و همچنین است اگر مرد بخواهد
مرد دیگری، یا زنی غیر زن خود را تنقیه کند، یا عورت او را آب بکشد.

(مسأله ۲۴۵۹) - مستحب (۳) است در شوهر دادن دختری که بالغه
است یعنی مکلف شده عجله کنند، حضرت صادق علیه السلام فرمودند
یکی از سعادت‌های مرد آنست که دخترش در خانه او حیض نبیند.

(مسأله ۲۴۳۵) - زن باید بدن و موی خود را از مرد نامحرم بیوشاند، بلکه
احتیاط واجب آنست که بدن و موی خود را از پسری هم که بالغ نشده ولی خوب
و بد را میفهمد و بحدی رسیده که مورد نظر شهوانی است بیوشاند.

۱- معلوم نیست عورت را چه مستقیم به بیند و چه در آینه چه فرقی دارد و اگر طبیعی آینه
نداشته باشد چه بایدش کرد، خاصه وقت وضع حمل چطور و چند وقت باید آینه را در دست
گرفت و عملیات انجام داد...؟

۲- گمان میرود اگر مردی در همچو موردی به آلت خود کاپوت کشیده باشد تحصیل
حاصل شده است.

۳- حضرت صادق علیه السلام اقتدا بجد اطهرشان فرمودند که حتماً دختر
حداکثر در سن نه سالگی بسخانه شوهر برود و این صاحبان مذاهب دیگر خاصه
فَرَنگی ها و امریکاییان که ادعای تمدن میکنند چقدر باید احمق باشند که به دختر قبل
از پایان هیجده سالگی اجازه ازدواج نمیدهند و حقا نباید این رموز نیک بختی اسلامی
را بآنها آموخت، بگذارید همیشه در جهل مرکب بمانند...!!

(مسأله ۲۴۳۳) - نگاه کردن مرد ببدن زن نامحرم چه با قصد لذت و چه بدون آن حرام است و نگاه کردن بصورت و دستها اگر بقصد لذت باشد حرام است، بلکه احتیاط واجب آنست که بدون قصد لذت هم نگاه نکند و نیز نگاه کردن زن ببدن مرد نامحرم حرام میباشد و نگاه کردن بصورت و بدن و «موی دختر نابالغ» اگر بقصد لذت نباشد و بواسطه نگاه کردن هم انسان نترسد که بحرام بیفتد اشکال ندارد، ولی بنا بر احتیاط باید جاهایی را که مثل ران و شکم معمولاً میپوشانند نگاه نکند.

(مسأله ۲۶۶۴) - گوسفندی را که برای صدقه، یا برای یکی از امامان (۱) نذر کرده اند پشم آن و مقداری که چاق میشود جزء نذر است، و اگر پیش از آنکه بمصرف نذر برسد شیر بدهد، یا بچه بیاورد بنا بر احتیاط واجب باید بمصرف نذر برسانند.

(مسأله ۳۲۳) - هفت چیز وضورا باطل میکند: اول بول، دوم غائط، سوم باد معده (۲) و روده که از مخرج غائط خارج شود...

(مسأله ۲۶۲۸) - خوردن کمی از تربت حضرت سیدالشهداء (۳) علیه السلام برای شفا، و خوردن گل داغستان و گل ارمنی برای معالجه اگر علاج منحصر بخوردن اینها باشد اشکال ندارد.

۱- حسی اگر بتواند بجای یک گوسفند، دو یا چند گوسفند نذر امامان کند ثواب آن بیش از حج اکبر است.

۲- باید سعی شود چنین اتفاقی نیفتد، چه این باد نه تنها وضو بلکه نماز را هم باطل میکند، زیرا گفته اند «الصلوة عمود الدین» و قتیکه این ستون دین با یک باد معده فرو ریزد پیداست چقدر باید مراقب بود که دشمنان از این سلاح استفاده نکرده و ستونهای ست تر شرع توضیح داده شده امام عصر از این بلیه مصون بماند.

۳- با این دستور پزشکان مسلمان نباید برای شفای بیماران بغیر از تربت حضرت سیدالشهداء علیه السلام داروی دیگری تجویز کنند.

(مسأله ۲۶۳۶) چند چیز در غذا خوردن مستحب است: ... در اول غذا بسم الله بگویند و لی اگر سربیک سفره چند جور غذا باش، در وقت خوردن هر کدام آنها گفتن بسم الله مستحب است، پنجم با دست خود غذا بخورد (۱)، ششم با سه انگشت یا بیشتر غذا بخورد و بادور (۲) انگشت نخورد، ... نهم سفره زیاد بنشیند و غذا خوردن را طول (۳) بدهد... یازدهم بعد از غذا خداوند عالم را حمد کند، دوازدهم انگشت ها را بلیسد (۴)، سیزدهم بعد از غذا (۵) خلال نماید و لی با چوب انار و چوب ریحان و نی و برگ درخت خرما خلال نکنند (۶)، چهاردهم آنچه بیرون سفره میریزد جمع کند و بخورد و لی اگر در بیابان غذا بخورد، مستحب است آنچه میریزد، برای پرندگان و حیوانات بگذارد، پانزدهم در اول روز و اول شب غذا بخورد و در بین شب غذا نخورد، شانزدهم بعد از خوردن غذا به پشت بخوابد و پای راست را روی پای چپ (۷) بیندازد، هفدهم در اول غذا و آخر آن نمک بخورد (۸)، هیجدهم میوه را پیش از خوردن با آب بشوید (۹).

-
- ۲- اگر چپ دست با اصطلاح عوام (چپال یا چپول) باشد چشمش کور اصلاً غذا نخورد.
 - ۳- در خوردن نزاکت داشتن و مبادی آداب بودن اشتباه است و باید بسبک شیخان و ملایان با پنج انگشت لفت و لیس کرد.
 - ۴- آنقدر طول بدهد و بخورد که بترکد، بهترین شاهد مثال مرحوم آقا مصطفی خرگردن یعنی آقا زاده شان است.
 - ۷- قبلاً عرض کردم لفت و لیس کند، اما بحمد الله کشف شد که بزبان مبارک امریه لیسیدن انگشتان فرموده و برای مزید لذت خود و حاضران اشاره نموده اند.
 - ۵- خلال نمودن دینی باید در انظار باشد و بیرون انداختن ذرات لای دندان یا بلعیدن آنها طوری باشد که حال از همه برگردد و مردم را به تهوع بکشاند.
 - ۶- معلوم نشد چرا با چوب انار و ریحان و خرما نباید خلال کرد، شاید در کتاب کشف بقیه زیر نویس در صفحه بعد

(مسأله ۲۶۳۸) - در آشامیدن آب چند چیز مستحب است: اول آب را بطور مکیدن (۱) بیاشامد، دوم در روز ایستاده (۲) آب بخورد، سوم پیش از آشامیدن آب بسم الله (۳) و بعد از آن الحمد لله بگوید، چهارم به سه (۴) نفس آب بیاشامد، پنجم از روی میل آب بیاشامد، ششم بعد از آشامیدن آب حضرت ابا عبدالله علیه السلام و اهل بیت ایشان را یاد کند و قاتلان آن حضرت (۵) را لعنت نماید.

(مسأله ۲۶۳۹) - زیاد آشامیدن آب و آشامیدن آن بعد از غذای چرب و در شب بحال ایستاده (۶) مکروه است و نیز آشامیدن آب با دست چپ (۷) و همچنین از جای شکسته کوزه و جایی که دسته آنست مکروه میباشد.

الاسرار فی خلال الدندان که هنوز مرقوم نداشته اند بیاید و این رمز حل گردد.
۷- چه بسا اگر مؤمن چنین نکند و خدای ناکرده بعکس بای چپ را روی پای راست بیندازد صدور بادهای لازم صورت نگیرد و معده برکند و شهری را متعفن سازد.
۸- شاید منظورشان نمک میوه یا سولفات دوسود است که عمل تخلی را آسان کند.
۹- سبحان الله با اینهمه درایت و استعداد باز عده ای میگویند آخوند جماعت خنگ است، راستی اگر خمینی نمیفرمود میوه را قبل از خوردن باید شست، چه کسی بچنین کرامات متعالی پی میبرد و بر راستی باید گفت:

از کرامات شیخ ما اینست شیره را خورد و گفت شیرین است
از کرامات شیخ ما نه عجب پنجه را باز کرد و گفت وجب

۱- منظور آنست که جویدن آب خوب نیست.

۲- بعینه مانند اسب و استر ایستاده آب بنوشد.

۳- اگر الحمد لله را قبل از بسم الله بگوید معصیت کرده است.

۴- اگر به چهار نفس یا بیشتر بیاشامد چه بسا تولید سنگ مثانه کند.

۵- متوجه باشد لعنت بر قاتلان حتماً پس از یاد حضرت ابا عبدالله علیه السلام و اهل بیت بقیه زیر نویس در صفحه بعد

این بود نمونه ای (۳) از بسیار و مُشتی از خروار کتابی که باتفاق فقیه و برادرم نوشتیم و آغاز بتدریس از آن نمود و بسیار بسیار مورد استقبال طلاب ابله علوم دینی گردید، روزی نبود که عده ای راجع به این قبیل اباطیل سؤالاتی نکنند و یادداشت برندارند، اما عده ای هم رند بودند و برای آنکه خودشان هم مسیر خمینی را طی میکردند بروی مبارک نیاورده این مهملات را زیر سیلی درمیکردند و به به و دست مریزاد گویان تشویق استاد میکردند. ناگفته نماند هزینه چاپ این کتاب را مؤسسه اوقاف محرمانه هند تقبل کرده و جایزه ای نیز برای روح الله که شامل یک عبای نایینی و یک عمامه مشکی بزرگ با دو جفت جوراب کوتاه پشمی انگلیسی و یک جفت نعلین لاهوری بود ارسال داشتند.

عمویم میگفت سرمنشاء تأسیس اوقاف هندوستان وصیت مُطربه شیعی الاصل زیبایی بود که یک عمر جاسوسی اربابان کرده و پس از آنکه ثروتی سرشار از راه بازیگری و مطربی و خود فروشی بچنگ آورد، چون وارثی نداشت و آخر عمر در هندوستان رحل اقامت افکنده حکومت انگلیس را وکیل و وصی قرارداد که برای شست و شوی گناهایش آنچه ثروت و دارایی و ملک دارد در راه طلاب دینی شیعه خرج نمایند، خاصه از برای ارباب عمایم مقیم عتبات عالیات و قم و مشهد، و دولت فخریه انگلیس هم همه ساله بوسیله کنسولگریهای خود از این مُرده ریگ بین

ایشان باشد، چه چنین اشتباهی بس خطرناک خواهد داشت.

۶- آنکه در قبیل فرموده بودند بحال ایستاده آب باید نوشید منظور در روز بود، در شب احوالات دینی تغییر میکند، از این لحاظ باید نشسته یا خوابیده آب آشامید.

۷- اینکه دیده میشود بسیاری از مردم فلج میشوند از آنروست که با دست راست آب نوشیده اند.
۱- جای انکار نیست که این مسائل معرف احکام و دستورات اسلام راستین خمینی است و لاغیر، منتهمی نودونه درصد مسلمانان ایران از آنها اطلاع نداشته و ندارند.

معممین شیعه برای تعمیم و تصویب نظرات سیاسی خود اتفاق
مینمود.

حال خواهید پرسید که آنها از این بباطیل چه بهره میگرفتند؟ آشکارا
بشما خواهیم گفت اربابان ما از قرن‌ها قبل همیشه سیاستشان برآن تعلق
میگرفت که مردم مستعمرات را با اهالی ممالکی که لازم بود آنها را
زیرمهمیز درآورده و تمام وجود و منابعشان را استثمار نمایند در جهل
مطلق نگاه بدارند، خاصه ممالکی همچون ایران که خون رگهایشان
یعنی نفت داخلش در جریان بود.

ضمناً دستور رسید ما از فراماسونری دفاع کرده و خودمان هم
محرمانه فراماسون شده داخل آن جمع گردیم، این بود که دریافتیم
دیگرسری توی سرها درآورده ایم و میتوان در جُل ما پهن بار کرد. اقا
بدنامی برادرم در اجتماع بحدی بود که لژهای فراماسونری رسماً ما را در
بین خود نپذیرفتند.

سخن از فراماسونری (۱) یا فراموشخانه شد، بد نیست چند کلمه
هم راجع بآن بگویم و ذهن شما را در اینمورد روشن کنم: انگلیسها
با گفتار شریقی ممزوج با آزادی و برادری و برابری چنین وانمود میکنند
که با گشایش لژهای برادران ماسون قصد ایجاد یک حکومت برادری و ملی
جهانی دارند از اینرو عده ای برای پیشرفت و اصلاح امور به لژهای
فراماسیونها روی می‌آورند، اقا نود درصد آنان بطور غیرمستقیم بنده زرخربد
انگلیسها و بالاخره از عاملان سرسپرده آنان میگردند.

من کاری ندارم که میرزا عسکرخان اورمی افشار یا میرزا ابوالحسن

۱- من غالب اعضاء فراماسونری را از بزرگترین خدمتگزاران ایرانی و شر دوستان
شرافتمند میدانم و در اینجا آنچه نوشته شده نقل قول است و نباید برخاطر آن ناموران و
پاکبزه خصلتان غبار رنجشی بنشیند.

خان ابلجی (نخستین وزیر امور خارجه ایران) ویا مهندس میرزا صالح کازرونی بترتیب نخستین پایه گزاران این امر بودند یا نه، اما بطور یقین و بضرر قاطع میگویم اساس و بنای فراموشخانه رسمی را میرزا ملکم خان در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه پی نهاد و لژیوناری ایرانی از نخستین مراحل، در زیرزمین باغ شعاع السلطنه تشکیل گردید و شاگردانی خدمتگزار و صدیق برای اربابان بدین فرار تربیت نمود:

جمال الدین اسد آبادی یا افغانی یهودی الاصل که بدروغ نام سیدی مثل خانواده ما طبق دستور انگلیسها مزید بر اسم خود نمود از بهترین شاگردان تعلیم دیده ملکم بود که بسیاری را در ترکیه، مصر، ایران و افغانستان تربیت کرد.

مکتب ملکم در ایران شاگرد بسیار پرورش داد که از صدها فقط چند نفر را برای نمونه میگویم تا در باید قدرت سیاست و پول انگلستان تا چه حد توانسته خدمتگزار غیر مستقیم برای خود در ایران فراهم بیاورد:

امین الدوله، مشیرالدوله، سید محمد طباطبایی، اعتماد السلطنه، امیر نظام گروسی، ذکاء الملک، حاج سیاح، میرزا رضا کرمانی، ناظم الاسلام، آخوند أف، آقا شیخ هادی نجم آبادی، حکیم الملک، منصور الملک، دوستعلی خان معیر الممالک، تقی زاده، حسین علاء، ادیب السلطنه سمعی، ادیب الممالک فراهانی، ارفع الدوله، نصر الملک، سردار ظفر بختیاری، سردار بهادر جعفرقلی خان بختیاری، ساعد الوزاره، صمصام السلطنه، علیقلی خان بختیاری، صنیع الدوله، میرزا عبد الرحیم خلخالی، میرزا عیسی خان علی آبادی، علی اکبر دهخدا، غلامعلی خان ریاضی، قوام السلطنه، مخبر السلطنه، مرتضی قلیخان بختیاری، محمد علیخان تربیت، دکتر مهدب السلطنه، حاج سید

نصراله تقوی، معاون الدوله، وثوق الدوله، دکتر ولی اله خان نصر، پیرم خان سردار ارمنی و بالاخره عبداله ریاضی، امام جمعه دکتر امامی، علم، شریف امامی، هویدا، دکتر منوچهر اقبال، و...

من نمیگویم اینان همه صد در صد در خدمت و حقوق بگیر و جیره خوار انگلیسها بودند، لیکن تأکید مینمایم غالبشان را نخست بنام خدمت برای میهن باین کار می کشاندند ولی آنها دیگر فکر نمیکردند خدمات دیگری لازم است بنفع بیگانگان انجام داد و همچنین میخواستند کنار بروند درمی یافتند مانند مگسی شده اند که بصید عنکبوت درآمده و بهیچ وجه از تار و قید او نمیتوانند رهایی یابند.

من یک راز و یک سر که شاید کشف آن به بسیاری از این گفتارها و صدها کتاب بیرزد برایتان میگویم، چه هیچکس جز من و یکنفر دیگر که اکنون حیات دارد و در امریکا بسر میرد راجع به علت انتشار دو کتاب مشهور که یکی «۲۳ سال» و دیگری «فراموشخانه» در ایران است برای شما ای خواجه عزیز، برملا میسازم که بیشک اگر آنرا نگویم در سینه تاریخ ایران دفن و اسباب تأسف خواهد شد و آن راز چنین است:

قبول انتشار و چاپ کتاب فراموشخانه بدان سبب بود که شاه ایران محمد رضا شاه پهلوی در غوغای جنگ نهانش با انگلیسها میخواست بآن دولت و تابعان و جاسوسان خاطر نشان سازد که من از تمام فتنه گریهای شما و دست نشانده هایتان مطلعم و روزی که بخواهم سراز فرمان شما به پیجم موضوع براریم آسان است و همه شما را میتوانم رسوای خاص و عام سازم و همچنین تمام عمال شما با انتشار این کتاب و رسوا کردنشان میفهمانم با این داغی که آشکارا به پیشانیشان میگذارم همه وقت میتوانم، نخست وزیر، وزیر، سناتور، نماینده مجلس، روحانی، بازرگان،

مالک و کارخانه دار خدمتگزار انگلیس را با اسم و رسم و مدرک و تصویر بهمه بنمایانم و با یک اشاره آنانرا تسلیم دادگاه کنم و منفور مردم ایران سازم.

پس از انتشار این کتاب در چند مجلد، تمام عمال اربابان را سر جای خود نشاند ولی آنان هم گرچه بظاهر از چاکران دزبار بودند لیکن با این عمل ناشیانه، شاه (که خود سر حلقه فراماسیونها بود) لبه های تیز کینه و انتقامشان را بطرف خود و خاندانش نشانه گرفت.

البته او نام پنج نفر از هواخواهان مورد توجه و احترامش را دستور داد از این کتاب بردارند و آن پنج نفر عبارتند از سنا تور مطیع الدوله حجازی نویسنده نامدار، شریف امامی رئیس مجلس سنا (استاد اعظم لژهای ایران)، اسداله علم نخست وزیر و وزیر دربار، حسین علاء و دکتر منوچهر اقبال که مکرر بوزارت و صادرات رسید و آخرین مقامش مدیر عامل شرکت ملی نفت ایران و تقسیم کننده بهای گنج نفت کشور به ممالک مختلف خاصه تازیان (۱) و سردم داران بود.

۱- غالب تازیان سابقه خصلت ناسیاسی قدیم همچون ملک حسین پادشاه بی شخصیت اردن، جیره خوار انگلیسها، و تمام شیخ نشینان با بوس مردم ایران، حتی سلطان قابوس که حقوق بگیر و دست نشاندۀ دولت ایران بود برضد حاکمیت و امنیت ما در فتنه و انقلاب اخیر همکاری کردند، و مهمتر از همه امتثال فذافی تازه بدوران رسیده سقیه و یاسر عرفات ترور است و جلاد بین المللی که نخستین پایه گزاران فتنه و آشوب اخیر بشمار میرفتند که در واقع حمله دوم تاریخی عرب را ایجاد کردند و چریکها فرستادند تا این انقلاب را بسود خود بشمر رسانند و ثروت و مهمات ارتش ایران را بخارت بردند، ضمناً کسانی که بیرحمانه فرزندان رشید مملکت و جوانان بقیه زیر نویس در صفحه بعد

اما این پنج نفر که همه از رؤسای لژ بودند و از دوستان انگلیس بشمار می‌رفتند با آنکه نامشان در کتاب اخیر الذکر نیامد مع الوصف از عمل شاه حیران و انگشت بدندان مانده بودند، گرچه بهنگامیکه جرأت یافتند علت انتشار چنین کتاب رسواسازی را از شاه سؤال کنند، شاهنشاه گفته بود من از انتشار چنین کتابی مطلع نبودم، لیک آنها بخوبی میدانستند که با بودن سازمان امنیتی بدان قدرت و قوت چگونه ممکن بود کتابی در ایران پخش شود و کسی از محل چاپ آن بی‌خبر باشد؟

مسخره‌تر از همه آنکه گفتند و نوشتند آن کتاب‌ها در ایتالیا چاپ و بایران ارسال گشته، آنهم یک جواب دارد که گمرکات ایران از ورود کمترین ورقی که خلاف مصالح شاه بود جلوگیری میکرد چطور ممکن بود هزاران جلد کتاب قطور از گمرکات ایران بدون بازرسی تریخ‌و در دسترس عموم گذاشته شود.

اقا کتاب ۲۳ سال که در عالم خود شاهکاری جاوید بشمار می‌آید و نویسنده آن از استادان زبان و ادب فارسی است تبحر خاصی در زبان تازی و شرایع اسلامی و علوم معقول و منقول دارد قبلاً کتاب دیگری راجع به الفباء و خط فارسی برای فرهنگستان نوشته بود که بسیاری از مشکلات خواندن و نوشتن فارسی را حل میکرد بوسیله یکی از معتمدان و دوستان شاه از نظرو میگذراند بخيال آنکه وجه معتنا بهی در یافت کند و در همان وقت بشخص اول مملکت گزارش داده بودند که اربابان عمایم و کاسه گردانان دین که از مهمترین عاملان دولت فخیمه انگلیس بوده بجنگ وی آمده اند و قصد

بیگناه ما، از قبیل افران، دانشمندان، بزرگان، سیاستمداران و حتی دختران نابالغ را تیرباران کردند و اجسادشان را تحویل اولیائشان ندادند همین تازیان خونخوار بودند.

خانمان براندازی وی را دارند، چه وی با اقدام بچند کارپایه های حکومت درونی آنان را زیرورو ساخته بود و همچنین با اعمالی بخوبی دشمنی خود را با انگلیسها بدینقرار عیان داشته بود: یکی ملی کردن صنعت نفت و خلع بد، دیگر لاس زدن با روسها و پای آنها را باصفهان، حساس ترین مرکز ایران باز کردن و واگذاری ذوب آهن و مهمتر از همه صدور گاز بشوروی.

این چند عمل طاقت صبر و تحمل آنان را به انتها رسانید و از همان ایام تصمیم گرفته شد برای همیشه تخت و سیریش را زیر و بر سازند چنانچه چند سوء قصد در موردش بعمل آمد که به نتیجه نرسید.

و در این هنگام بود که رابط میگوید کسی که باین خوبی درک معانی میکند آیا متوجه نیست که من نمیتوانم با انتشار این کتاب بی جهت نوک سرنیزه ای که میخواهم بر سینه مؤمن نمایان دین بگذارم عکس آنرا انجام داده و بگویم شما دشمن خود را بر سینه ام بگذارید و فریاد کنید: کسبکه بخط عربی یعنی خط قرآن ما توهین کند مهدورالدم است، چه بهتر بجای این کتاب از این استاد دقیق و متبع بخواهید ما را در جنگ با ملایان ریایی و بی دینان دیندار نما، یاری کند و از فتنه این قبیل آخوندان بی اطلاع که خود را عزیز بی جهت قلمداد کرده اند و ارهاند و از هر طریق که بگمانش نیکومیرسد، دقیق و عالمانه اسلحه تزویر آنانرا از کف دستشان بدر آورده برشان بکوبد، و فعلاً چاپ و انتشار این کتاب را بتأخیر بیندازد.

ظاهراً این موضوع سبب گردید نویسنده کتاب ۲۳ سال مطالعات بیطرفانه و راستین خود را در مورد ادیان خاصه اسلام بمدت ده ماه شبانه روز با

مطالعات عمیق و تفحص بدون ریب و شک رشیدانه بروی کاغذ آورد.

حال میدانم میل دارید نام او را فاش سازم، اما بحقیقت میگویم، چون من از این نویسنده استاد نه تنها بدی ندیده ام، بل که عمل او را ستایش میکنم و حاضر نیستم مادام که میل نداشته باشد، نامش را بر زبان برانم، شاید روزگاری پیش آید که عوام نیز همچون مردمان اهل دانش و فضیلت و بی غرض نوشتار او را قدر دانند و دریابند خدمتی که این ایرانی پاک نهاد بعالم بشریت نموده کم مانند است و سپس نام وی بطور علنی فاش گردد.

من خودم این مرد را از نزدیک می شناختم و بوسیله دانشجویی که شاگردش بود خواسته بودم از وی سؤال کنم، ایرانیان با وجود آنکه نود درصد مردمش دین اسلام را وارثاً پذیرفته تا آنجا که مجبورند حتی صیغه های عقد و طلاق و بعضی از معاملات و نماز و دعایا را بزبان تازی اداء کنند چرا اینهمه از این نژاد متنفر هستند و خود استاد چرا اینهمه در این اندیشه است که الفباء و خط فارسی را با اثری که تهیه دیده دیگرگون سازد؟ پاسخ چنین آورده بود:

نخست آنکه تاریخ نشان داده ایرانیان هر وقت در بند همسایه یا دشمنی بزرگ گرفتار شده اند عربان بکمک و یاری «عدو» آمده اند و چون قبل از ظهور اسلام بر ایرانیان روشن بود که تازی از کتف تریین و وحشی و جانی تریین مردم روی زمین بوده است.

بهنگام غلبه این قوم برهنه پای بر یارسیان بلند نژاد، این عناصر پلید به تلافی این حقارت همواره میخواستند ایران و ایرانی را متزلزل و تمام آثار فخر و بلندی او را نابود و محوسازد، چنانکه هر چه از کتب و فرهنگ و آثار صنادیدی یافت بآتش کشید که شاید با خوارداشتن ایرانی، نقاط ضعف خود را بپوشاند، اینستکه ایرانی تا جهان برقرار است آنها را نمی بخشد و

نهان و آشکارا در گفتار و نوشتار بیدی شان مشخص و انگشت نما میدارد... دست مر یزاد بزرگوار مردی همچون ابن مَفْعع بهنگامیکه بر ابواب اصلی کلیده و دمنه فصلی بی نظیر بمانند «باب برزویه طیب» می افزاید، و آنرا بدین منظور، یعنی برای مخالفت نهانی با تازیان چنان می آفریند که هر خردمند و فرزانه ای را (البته بشرط درک معنی واقعی) بحقایق ادیان آگاه میسازد و از هر دینی وی را بری میدارد و در پایان او را به حقیقت اخلاق که اساس تمام مذاهب راستین بر آن پایه گرفته به پندار، گفتار و کردار نیک رهبری مینماید.

پس بدانید اگر بزرگان یا اندیشمندانی بمانند خاندان نوبختی، ابو نُوَاس، منصور حلاج، ابن راوندی، فارابی، بوعلی سینا، خیام، ناصر خسرو، شمس تبریزی، خواجه نصیرالدین طوسی، قطب الدین شیرازی، عبید زاکانی، حافظ، ایرج میرزا و بهروز و از عرب زبانان بکسانی چون جاحظ و ابوالعلاء مَعَری (۱) از آثارشان بوی الحاد و کفر می شنوید مطمئن باشید افکارشان متأثر از باب برزویه طیب ابن مَفْعع بوده است و همومثل خیلی ها قربانی حاکمان سفاک عرب شده و بیگناه تهمت (۲) به بی دینی او داده و در اسلام آوردنش تردید نموده و بالاخره بامر سُقیان بن معاویه حاکم بصره دستان و پاهایش بریدند و در پیش چشمانش در تنور گذاخته انداختند و در پایان باقیمانده جُثّه اش را به تنور افکندند.

۱- ابوالعلاء کتاب الفصول والغایات را تنها برای معارضة با قرآن ساخته است.

۲- تهمت بی دینی و زندیقی مهمترین حربه ای است که پیروان قشری مذاهب، خاصه اسلام بهر که خواسته اند بی گفتگو نابودش سازند داده، عجب آنکه تا امروز یکی نپرسیده بفرض محال مقتول شما بی دین بوده، قتل شما بیشتر جرم است، یا بی اعتقادی و لا ابالگیری مقتول؟

حال اگریک ایرانی پاک نژاد با این اوصاف از این تازیان
خوانجوار بتواند مهری در دل پیروراند منمم خواهم توانست بدانها
اعتماد کرده و آنانرا دوست بدارم.



ملک‌کشان

فصل هشتم

سید روح الله خمینی با کمال بیسوادی، اقا با وقاحت هرچه تمامتر
 بهرکه و بهر کجا میرسید خود را مدرس معرفی می‌کرد و چند لات و
 لوت و گدا گرسنه امثال خود بدور خویشتن جمع کرده تا مطالب و ادعاهای او
 را تأیید کنند و بیشتر، به راهنمایی آشیخ فقیه قزوینی بچنین کارهایی
 مبادرت مینمود، چه این مرد میخواست روح الله را دست بیندازد و بیشتر از
 اعمال بیشرمانه و سفیهانه اش بخندد.

یکروز روح الله خبر آورد که فردا لااقل باید صد نفر بی سرو پا آخوند
 و گدا، ولگرد و عربده جو خبر کنیم که زیر بازارچه برای ناهار جلو کباب

میهمان ما باشند تا بعد از آن در مسجد فیضیه من در گوشه ای بنشینم و رسماً بتدریس پردازم و دیگران از این جمع وحشت کرده گمان برند برآستی من کسی هستم و شایستگی تدریس را دارم، ضمناً رقیبان و دشمنان جرأت دم زدن نداشته باشند و بالاخره مرا مجتهد جامع الشرایط بپندارند: ... تا به بینم چه میشود.

روز دیگر که روح الله با این گروه گدا گرسنه شترو شور از زیر بازارچه عبور میکرد ناگهان سوهان پزی مشهدی عباد نام صلوات بلندی رسانده بطرف او آمد و خود را بیایش انداخت و آغاز بیوسیدن دستش نموده گفت دیشب خواب دیده ام که بزرگوار مقدسی از اولاد حسین (ع) امروز با جمعی از مقدسین از جلو دکه متحقرم عبور میفرمایند و مرا برکت میدهند، روح الله هم با غرور و طمأنینه تمام دستی بسر بقال نهاده لبها را به جنبش آورده با کلماتی نامفهوم و مغلوط که تنها خودش معانی آنرا میدانست اداء کرده و در پایان گفت، برو پدر، که خودم از آب کوثر در قیامت سقائیت خواهم کرد.

در اینجا صدای تکبیر او باشان بلند شد و بهفت محل رسید، ما میدانستیم این صحنه ها تمامی ساختگی و با قرار قبلی بظهور پیوسته است.

پس از خوردن ناهار چلو کباب صد نفری که آنروز تقریباً پنجاه تومان برابمان تمام شد خمینی وجهه ای در قم پیدا کرد، گرچه ضمن تدریس با مطالبی که دوپول سیاه ارزش نداشت چند شکار جوان زد که بعدها بعضی باسانی و بعضی بدشواری تسلیم او میشدند، خوشمزه آنکه خمینی عاشق یکی دو نفر از آنها شد و یکمرتبه طبع شعرش گُل کرد و «روحی» تخلص مینمود.

شعرهایش مثل چیزهای دیگرش سست و بی معنی و خالی از لطف بود، تا آنجا که بخاطر دارم یکوقت دفتری جمع آوری کرد که قریب دو سبت بیت شعر داشت، اقا هیچکدام چنگی بدل نمیزد ولی هریک را صد باریش دوستان قرائت میکرد و باد و بروت میفروخت و خود را همپایه معاصران خود چون ایرج میرزا و عارف قزوینی و عشقی جا میزد، از ایرج که بگذریم همه میدانند عارف و عشقی هر دو سوادشان در سطح بسیار پایینی است که تنها وطن پرستی و ایران دوستی شان مورد احترام است و الا اشعارشان در حد درجه شش و هفت قرار گرفته.

یکی از آرزوهای خمینی این بود که در عالم نظم، شعری چون عارفنامه (۱) ایرج میرزا که تمام ابیات مستهجنش را از برداشت بسراید. حال بشنوید در اوصاف چه کسانی شعر گفت و اشعارش بر چه نمط است:

مین جمله از معشوقان شاگردش جوان بله سفید روی، ترک چاقی بود که بالفطره فاسد و مفعول تمام فاعلان قم بود، نامش صادق و از اهل خلخال اردبیل بود، از اینرو بعدها او را خلخالی و برای مزاح (خرخالی) میگفتند، چون مخنثی معتاد، اقا بسیار قوی بود همه دانستند که او مابون و از این اعمال مفعولی بسیار متلذذ میگردد، از این لحاظ روح الله زیاد با او محشور میشد و ساعاتیکه در ملاقات تأخیر میکرد در وصف او اشعاری عاشقانه میساخت.

شعرها بند تنبانی و قوافی غلط و گاهی بدون حرف روی بود، اقا

۱- بی انصاف خمینی آرزوی ساختن شعری همچون زهره و منوچهر که شاهکاری است نداشت اقا از نظر طبع منحرف و کینه توز و مهمل بافش میل داشت چون عارفنامه شعر بسراید.

بهر کس میرسید و محرمش بود آنها را برایش میخواند.
خلخالی مجموعه ای از امراض گوناگون بود و سالها در اثر ابتلاء به
سفلیس حالتی همچون جنون پیدا کرد که مجبور شدیم او را نزد پزشکان
مجانین و روان شناس ببریم، چه با بیماری روانی که پیدا کرده بود و با آن
معاشرت‌های روح الله میلی به خونریزی پیدا کرد که این شهوت
پرحرارت را با زالوانداختن بر نشیمنگاه خود و بازی با خونهای زالو و کشتار
حیواناتی از قبیل گربه و سگ و خفه نمودن مرغ و خروس اسکات شهوت
کرده و احساس آرامش مینمود.

گرچه بدنی غلام باره پسند و تپُل تپُل و کفلی چاق و چله داشت
و کمی هم در حرکات و سکنات غمزه میآمد بنظر داعی مثل شیر
برنج بخ و بی مزه بود، با این اوصاف بسیار مورد توجه روح الله بود و برایتان
بموقعش خواهم گفت (شکل معشوق بهر وجهی که باشد مورد توجه
عاشق است).

در تبعید پاریس وقتی که بسر وقت برادرم خمینی رفتم جوانی
هیز و متملق حرامزاده در دستگاهش دیدم که بعینه خلخالی بود که
در حمام و گاهی در رختخواب او را میمالید و باصطلاح (ماساژ) میداد و گهگاه
در خفا بروی خود می کشید و از ملاحظه با آلات او بسیار لذت میبرد و آن جوان
گردن کلفت، حمال مآب، قطب زاده بود که خمینی اشاره ای باو کرده در
گوشم گفت: هم از لحاظ جسم مثل اوست و هم اسماً با هم یکی
هستند و معلوم گردید آقائیز «صادق» نام دارد.

بهر تقدیر از اشعار برادرم که گفتم روحی تخلص میکرد
غزلی بیاد دارم که در وصف نوجوانی خلخالی بهنگام تدریس در فیضیه
قم سروده که بد نیست برایتان بخوانم که او آنرا شاهکاری میدانست:

ای صادق خلخالسی، ای دلبر جانانم
 ای جان بقدای تو، از دست تو نالانم
 هرگاه که دیرآسی، این مدرسه تاریک است
 و آنگاه که بازآسی از جود (۱) تو خندانم
 از غمزه و از نازت صد شور بیا کردی
 هم فاعل و مفعولی، از فعل (۲) تو بیچانم
 آن قبل ز بیابت، و آن اشکم چون ماهت
 بس شوق بیا کرده، چون رند غزل خوانم
 ابکاش بغل گیرم تا روز قیامت من
 آن حشفه و آن شلفه (۳) گرزانکه بزندانم
 روحی (۴) بقدای تو، هم جان و بدن کرده ست
 گرزانکه بقم باشد ورزانکه بنهرانم (۵)
 اقا جوان دیگری نیز که در محضر خمینی حاضر میشده و در اثر
 مفعول واقع شدن بقول عید زاکانی از برکت این اعمال بعدها بمقام
 شیخوخیت و استادی مدرسه عالی معقول و منقول رسید، شیخ مطهری بود که
 از شدت خست و مال دوستی تا چند ریال خمینی را باصطلاح تیغ نمیزد
 مفعول یا فاعل قرار نمیگرفت و برادرم میگفت از عشق این نامرد پدر سوخته
 دایم درسوز و گدازم و این دو بیتنی که برادرم آنرا رباعی مینداشت و از

۱- تصور فرموده اند (جود) مخفف وجود است. زهازه
 ۲- لابد منظور مبادلہ است.
 ۳- معلوم میشود مش صادق آلت تناسلی زن هم داشته است.
 ۴- روح الله خمینی روحی تخلص میکرد.
 ۵- بجای (به تهران است) از تنگی قافیه (بنهرانم) متکلم وحده آورده است.

نظر وزن ابرادها داشته و خود سروده بود میگفت وصف الحال من در این
عشق پرشور و هیجان است:

من دل به مطهری بدادم وین گُزره بدرب اونهام
افسوس که پر جفاهمی بود وز غصه به جلق درفتم

باز در موقع خود اگر بخاطرم بماند بشما خواهم گفت که این
مفعول را وقتی که برادرم در تهران داشت بقدرت میرسید و مشیر و مشار و همه
کاره خود کرد و او به کشتار مردم آغازید که خوشبختانه با چند تیر او را بدرک
واصل کردند، چه بسا روح الله بمن میگفت اگر زنده بود امکان داشت او را
فعال مایشاء مملکت ایرانش سازم که خاک این ملک را زودتر به توبره
بکشد...

مطهری دو دانگ آوازی هم داشت، از اینرو بزودی روضه خوانی
فراگرفت و زنان و مردان ابله را بگریه در آوردن آموخت... میدانید آنها که
بروضه خوانی میروند و بزاری و گریه میپردازند نه برای آنستکه برآستی
دلشان برای امام حسین و کسانش سوخته باشد که در هزار و چهار صد سال قبل
از راه نجافل با شصت هفتاد نفر بجنگ هزاران تازی غارتگر رفته و در واقع
یک نوع خودکشی کرده باشد، بلکه از آنجهت است که خود دردی، غمی و
سوزی از گردش روزگار در دلها دارند و برای پیدا کردن مأمن گریه ای
بدین جوامع میروند و اشکهای بدبختی را بنام شهدای کربلا و غیره
ذک میبریزند و آتش گردانان روضه خوان و روضه پرداز آنرا بحساب خود،
بریش میگیرند.

ایرانی پس از چند روزه درگذشت خویشاوندان حتی از برای پدر اشک

نمیریزد تا چه رسد برای کسانی که بی جهت عزیز دردانه شده و خمینی و امثالشان خاک تربتشان را همچون دار و تجویز میکنند و بنام آنان چه جنایتها که مرتکب نمیگردند.

ابله تر از روضه پیاکنان و تعزیه گردانان آن کسانند که برای یک ناهار یا یک قاب پلویا قمه برپیشانی میزنند و گاه خود را بگشتن میدهند و یا آنان که با زنجیر و سینه زنی برای هیچ، عمری خود را علیل و نزار میکنند... خوب بیاد دارم روزی قبل از فرارسیدن تاسوعا و عاشورا، از اربابان مقدار پول معتابهی رسید و دستور داده بودند که عزاداری و قمه و زنجیر و سینه زنی را به منتهی درجه تشویق کنیم، من گفتم آخر اینکه ثوابی ندارد و بیشتر کسانی که قمه میزنند جوان بوده ناقص گردیده و یا میمیرند، ارباب رابط چنین پاسخ داد: آیا کسیکه برای امام زاده ای که در چهارده قرن پیش شهید گردیده، خود را به کشتن میدهد لیاقت زندگی کردن را دارد؟ چه بهتر آنها را بهر طریق که ممکن است تشویق نمایم که خود را قربانی زنده هایکه شایستگی زندگی کردن دارند بنمایند.

اقا و جوب قتل امام حسین را درجای دیگری که از مذاکرات دوروضه خوان تریاکی بهنگام بحث دریای منقل بالا تفاق خمینی شنیدم گوش دهید، یکی بدیگری میگفت: راستی اگر امام حسین در جنگ با یزید کشته نمیشد و شمر سرش را از تن جدا نمیکرد ما از چه راهی ارتزاق میکردیم؟ دیگری با حرارت در میان حرفش دویده و بسیار جدی گرز و افور را بلند کرده پاسخ داد... امام حسین بیجا میکرد کشته نشود، میبایستی شمر سرش را از تنش جدا سازد... مؤمنین باید نان بخورند، اگر شمر او را نابود نمیکرد با همین گرز ناچار میشدم در همینجا صد بچه سید بکشم و بجای صحرای کربلاء، صحرای قم بسازم تا این ده هزار

آخوند روضه خوان بیکاره (۱) از گرسنگی نمیرند..

صحبت از شیخ مطهری بود، چون او هم گاهی بحجره من میآمد وبعناوین مختلف تن و بدن من و رفیقان را میمالید و مهربانیهای لازم را انجام میداد، او را بازرگان اردبیلی نروتسمندی در قسم جهت روضه خوانی معرفی کردم که بفاصله یکی دو ماه گندش را برای خاطر دزدی کوچکی بالا آورد، جریان بدینقرار بود که ساعت ششماطه ای را یکروز که وارد اتاق آن بازرگان میشود ازطاقچه برداشته در زیرعبای خود جای میدهد، در همان حینی که روضه اش تمام میشود و میخواهد از خانه خارج گردد، ساعت بصدای بلند شروع بزنگ زدن میکند و رسوایش میسازد، نوکرای بازرگان چه معامله ای با او میکنند بماند.

بطوریکه قبلاً تعریف کردم برادریم صاحب اولادی بنام مصطفی شد که از نظر هیکل و درشتی و قواره چون پدرش غولی گشته بود که گفتی آندواز لحاظ شکل سیبی آفت دیده بودند که از وسط دونیم کرده باشند.

مصطفی مثل دیگر بستگان ما در درس بی استعداد ولی در حرامزادگی و مالدوستی، کت هر لوطی وزن باره را از پشت بسته بود، تنها امتیازش بر خمینی این بود که ورزشهای سنگین میکرد و در زورخانه های شهر هر شبانه روز چند ساعتی میگذرانید و در بازی میل و کباده و سنگ میان گشتی گیران و جاهلان بیکار و چاقو کشان، صاحب اسم و رسم گردید، صبحهای خیلی زود در تهران (چاله میدان) قیانداری میکرد و با طبیب چاقوکش معروف در هرزه گردی و جیب بُری و راهزنی همپالگی شد، مصطفی بزودی معروف به سید خرگردن شد و دوستانی، همچون... قصاب و... گیلی گیلی... فیلی و سه کله... و زاغی... و جیگرکی و...

۱- تا ابله در جهان است ففلس در نمی ماند.

زنبورک چی و... و.. گاوکش برای خود و خمینی گردآورد، و اینان مدتها شهرنو و محل های بدنام را قرق کرده و از خانه ها باج میگرفتند، ولی آنزمان زمانی نبود که بتوانند درمقابل حکومت پهلوی ها فد علم کنند و با باتون و سر نیزه پلیس و ژاندارم مقابله نمایند، اقا در اثر بد مستی های بسیار و نزاع های بیشمار تمام بدنش علایم چاقو برداشته بود.

یکوقت بنزد من آمد و چون احوالی از او گرفتم، با افتخار تمام گفت عموجان تا با امروز هیچده بکارت از دختران نابالغ گرفته و حد متوسط چهل دفعه با امراض مقاربتی بی پیرمبتلی شده ام و تنها این امراض مرا آزار میدهد، منهنم آنچه را که از معالجه آموخته بودم بدو یاد میدادم.

خمینی از دست او عاصی شده، چه مصطفی حتی یک قطره از مشروب برایش در خانه باقی نمیگذاشت و یکوقت سوگند خورد، هیچ مشروبی از این لحاظ در خانه نبرد، اما یکروز مصطفی متوجه شد که آن قسم مثل تمام حرفهای دیگر پدر دروغ میباشد، چه سماور پدر را که همیشه در مقابل خود میگذاشت پُر از عرق و قوری را پُر از شراب یافت، او هم نامردی نکرده تمام آنها را سرکشید و در عالم مستی درون سماور ادرار نمود، حال قیاس بگیرد وقتی پدرش نیمه شبی خواست پنهانی لبی تر کند و با اصطلاح دُمی بخمره بنزد در حلق و دهان چه مشروبی مزه مزه کرد؟ پس از این واقعه و دعوای مفصل پدر با پسر مصطفی تا چند ماه بخانه نیامد، اما بتول از شدت علاقه بفرزند، بشوهر گفت اگر خودت او را نیاوری و آستی نکنی، منهنم برای همیشه از این منزل میروم.

خلاصه کلام آنکه برادرزاده ام در غایت جوانی و قدرت از شدت پُر خوری و عیاشی تلف گردید، و خمینی از این اتفاق که در دل از آن بسیار مسرور بود بُل گرفته در میان عوام اشاعه داد که شاه از علم و ایمان و تقدس و قدرت و شهرت و مریدان خمینی وحشت کرده، از این لحاظ دستور داده است

شهرت بردوش بکشد برآستی خواستیم از ته ونوی دین خاصه تشیع سردرآوریم، بهر یک از خرمقدسان که سرشان بکلاهشان می ارزید برخورداریم و خواستیم پی به کُنه مذاهب ببریم و طبقه آخوندان و فقیهان و دکاندازان دین را بهنر بشناسیم، خاصه از عقاید و مسالک مطالب واقعی را دریابیم، شیخ فقیه را که در میان عالمان دین یگانه و فرد یافتیم نزد خود نشانیدیم و پس از التماس و التجای بسیار بر ایمان مطالبی گفت که سبب گردید دیوار خرافه های سربفلک کشیده از پیش چشم من در مورد ادیان برداشته شود.

از مطالب بمیان آمده شیخ فقیه چنین است:

قوم آخوند از دو فرقه تشکیل شده اند، یکدسته عوام کالآنعام با افکار پوسیده و متحجر که مثل دیگر پیروان ادیان فعلی اعم از زرتشتی، موسوی، مسیحی، مسلمان و شاید هم بهائی دین را مثل مال، کفش و کلاه پدری و یا همچون اطفالی که حرف و صنایع را از پدران به ارث میبرند، همچو بچه زرگر که زرگری و بچه خیاط، خیاطی و بچه آهنگر، آهنگری و بچه نقاش، نقاشی و بچه مطرب، مطربی می آموزد پیروان دین هم اگر بمثل در خانواده زرتشتی متولد گردند زرتشتی، و اگر در خانواده موسوی باشند موسوی و چنانچه در بین مسلمانان چشم گشوده باشند فهوراً مسلمان میشوند، البته از مستثنات همچون تبلیغ و یا اجبار میگذریم، چه اگر در مملکتی مدرسه، ارتش، تجارت، وزارت و نظایر آنرا منحصربه صاحبان مذهب خاصی بنمایند همه مجبور میشوند آن مذهب را جهت امرار معاش یا سود شخصی برگزینند، چنانکه قرنهای در ایران اقلیت های دینی از ترس مهدورالدم بودن و یا پرداخت جزیه بظاهر اسلام می آوردند. اما بطور طبیعی بیشتر مردم دین را هم از خانواده بارت میبرند و این وارثان کمتر دنبال رسیدگی باصل ادیان میروند یعنی مسیحی یا مسلمان بدنیا آمده، مسیحی و مسلمان هم میبرند، در حالیکه نه



مورگان شوشتر



چیزی عمقی از مسیحیت میدانند و نه دستوری صحیح از اسلام فرا میگیرند، عبارت ساده خام آمده و خام میبرند، لیک تعداد بسیار کمی همانطور که دنبال تحصیل رفته اند در مرز حریم مذاهب باقی میمانند و چیزی در می یابند که معجونیست از شک و یقین، سرگشتگی و صحو، شاید و بلکه، و اینان هم تقریباً اقلیتی نیم روشنفکر و بیشتر تا همین حدود احوالات را می پذیرند و دم نمیزنند، چه صلاح و مصلحت را در این سکوت می یابند، چون اگر غیر از آن کنند دچار نگرانیها و چه بسا ناراحتیها خواهند شد، و اگر کسی از آنها پرسد از دین چه دریافتید خواهند گفت: بودنش از نبودن بهتر چه مؤمن بامید دیدار گذشتگان و به تبت دریافت پاداش اعمال خیر خود میبرد، اما بی دین ناامید بوده و در دورگاه خیال بچیزی بهتر از حیات موجود معتقد نیست، بنابراین افسرده و پژمان بدرود حیات میگوید.

اما گروه دیگری که در هوش و ذکاوت آفت دهرند و شاید در هر قرن تعدادشان از چند نفر معدود تجاوز نمیکنند و از لحاظ دانش و فهم و کمال برتر از دیگران میشوند، ادیان را همچون زیست شناس پژوهشگری که برای کشف راز حیات سلول و اتم می شکافند مورد بررسی قرار داده و در می یابند که سر تا سر کلیه آراء و عقاید، جزبوحی و بیهودگی و هزل تلخ نبوده و در نتیجه هر وقت بفکر پیامبر و دلیل راه می افتد با قهقهه سقف زمین و زمان می شکافد و با گریه و حسرت در اندرون، از کوه فکری این حیوان ناطق دوبا فغانها بر میدارد که ای امان اگر در ماورای اندیشه چیزی باشد چه احتیاج به دلال و واسطه و پیام آور و پیام بر است؟

هان مگر آنها که ادعای نزدیکی و تقرب با او و حتی نبوت داشته معترف نگشته اند که ما عرفناک حق معرفتک (ترانشناختیم، حق اینست که ترا بشناسیم) یا در جای دیگر گهی بر طازم اعلی نشینم گهی هم پشت پای خود نینم که آن «گاه»، اول بیشک غلو است و افسانه و برای ابراز وجود

کامل و اظهار لحنیه آمده است و الا گاه (گاهی) دوم بیشتر بحقیقت نزدیک است، چه اگر چیزی میدانست و از غیب خیر میداشت، هر چه از او در امر مشکل و غیب میپرسیدند اگر بر راستی میدانست اینهمه جوابها را بدیگری حواله نمیداد و آیه هایی بدین نمط نازل نمیفرمود که:

يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا. (مردمان ترا میپرسند از رستاخیز که کی خواهد بود، بگو دانستی هنگام آن بنزد خداست، این رستاخیز نزدیک است) سوره الاحزاب آیه ۶۲ و با در موارد دیگر که از این قبیل سوالات از ایشان شده و از این پاسخها رسیده: از تو میپرسند راجع به ساعات مرگ و با روح و... و... بگو اینها بفرمان خدایند. (قُلْ مَنْ أَمْرٍ رَبِّي...) و عبارت لُری، نمیدانم و اینها مربوط به خداست. خوب پس چه چیزی که مردم جوابش راندازند پاسخش نزد شماست؟

چطور فلسفه شمشیر گرفتن و گردن زدن و اطفال و مردان کشتن و زنان و دختران را بتصرف در آوردن و اموال غارت شده بین خود و نازیان خونخوار تقسیم کردن را حواله بخداوند نمیدهد و فتوایش را خود داده، یعنی در چنته دارید؟

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلْ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصِلُوا حَوَازَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. (از تو راجع به غنیمت ها که از جنگ می یابند سؤال میشود بگو آن غنایم مال خدا و پیامبر اوست و از خشم و عذاب خدای بترسید و بین خود به آشتی درآید و فرمان خدای و رسول را اطاعت نمایید.) سوره الانفال آیه ۱

آری آن پیامبر و اینهم کتاب آسمانی که شیرین ترین گفتارش در قرآن سوره جن و پیری است: و نه ننها علم مبین یا چنین پندارهاست، بلکه تا امروز یک آدم عاقل و قابل اعتماد پیدا نشده که بگوید من جن دیدم و اگر جنی باشد همین افسانه سازانند.

وَخَلَقَ السَّجَانَ مِنْ مَارِجٍ نَارٍ (و بیافرید جن را از آمیسی از آتش) سوره

رحمن آیه ۱۵

در جای دیگر: قُلْ اَوْحَىٰ اِلَيْكَ اِلٰهِي اَنْتَ اسْتَمَعَ نَفْسًا مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا اِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا يَهْدِي السَّبِيلَ فَامَّا بِهٖ وَلَسْنَا نَشْرِكُكَ بِرَبِّنَا اَخْدَا (بگو ای محمد مرا آگاهی دادند که گروهی از جنیان گفتند قرآنی شنیدیم شگفت، که براستی راهبری میکند و آن به گروهی که کسی را با خداوند شریک نگیریم) سوره الجن آیه ۱

خلاصه چه درد سر بدهم با آنکه خدا و رسول بعضی از جنیان را در اثر شنیدن مطالب قرآن مسلمان معرفی نموده و به انجیر و زیتون سوگند ها خورده اند باز اینان (هوشیاران) باین اقوال معترف نگشته اند... وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ (سوگند به انجیر و زیتون) سوره التین آیه ۱

پس اینان بخوبی این قبیل دلان مظلمه زمینی را شناخته و بآنها معتنی نبوده اند.

گاه گفته اند این خلقت هم بر حسب تصادف بوده و کره زمین که در مقابل بی نهایت کرات بمنزله دانه خشخاشی است که بر سطح اقیانوس افتاده باشد، و مخلوقاتش در حدود صفرو ولی با اینهمه سروصدا... که چه؟

هرچه هم از معنویات ساخته و پرداخته زاینده فکر و اندیشه بشر است، خلقت، دین، بهشت، دوزخ، قیامت همه نقاشی شده و توهمات اوست. اما سرور آنان و پیامبر اسلامیان خودشان چه متین و بزرگوار و خالی از شهوت... گوش کنید ولی انگشت حیرت بدنندان نگزید:

در سن ۵۳ سالگی با عایشه دخترک زیبای شش ساله ازدواج میفرمایند، اگر می شنوید بعضی از مؤمنین وثقاۀ متشرع و محدثان عظیم الشأن

۱- معلوم میشود خداوند هم دارای شکم است و علاقه مفرطی به انجیر و زیتون دارد.

برای دفاع مینویسند حضرت محمد پس از این وصلت فرخنده دو سالی صبر فرمودند و در هشت سالگی عایشه، عمل دخول انجام دادند از خجالت خودشان است که بدینوسیله خواسته اند شاید حجایی بر آن بکشند، گرم حضرت دو سال هم صبر کرده باشند و در سن هشت و یا بفرض در نه سالگی با آن دختر هم بستر شدند، این عمل را چگونه تفسیر میکنید؟

در ۸ یا ۹ سالگی کودک حتی طهارت درست نمیتواند بگیرد و استنجا نمیتواند بکند، نه با آفتابه، نه با کاغذ و نه با سنگ، اصولاً قابل معاشرت و عشقبازی نیست، خوب هم خوابگی مردی که دایم میگوید خدا بمن چنین فرمود و فرشته اش چنان پیام آورده را، با این دختر بچه به چه چیز تعبیر میفرمایید؟

کسی نمیتواند بگوید پیغمبر این دختر نابالغ بعلت یتیم بودن یا فقیر بودن یا بی سرپرست بودن و یا به سر راه ماندنش ترحم کرده، او را بخانه خود آورده و بسزوحیت خویش مفتخر فرموده است، نه هرگز، این دختر پدرش ابوبکر ثروتمند و رئیس قبیله و ذی نفوذ بود و تا سالها پس از رحلت پیامبر زنده و بر سر ریختن خلافت اسلام جلوس میفرمود و بدو نخستین لقب امیر المؤمنین هم داده شد، پس دختر چنین کسی مستوجب رحمت نبود که بگویند رسول خدا دلش بحال کودک سوخت و بخانه اش برد و در رختخواب خودش از وی یتیم یا فقیر نوازی میفرمود، پس تنها میتوان گفت نفس پرستی و شهوت رانی شدید مردی پنجاه و سه ساله همچو ازدواجی را تجویز مینماید، و بالاخره تواریخ این وصلت را با چه پایان پر از فساد جنسی و اخلاقی و دینی ارائه داده بماند...

باری ایجاد ترسها از دوزخ و آتش و مارهای چند سر برای مطیع ساختن عامیان و مرزده بهشت (۱) برای راضی ساختن بینوایان این

۱- آنرا که داده اند همین جاش داده اند و آنرا که نیست وعده بفرداش داده اند

جهانست.

بعد هم وعده و وعید به بهشت و حور و غلمان دادن بدینصورت:
إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ، فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ، يَلَبَسُونَ مِنْ سُندُسٍ
وَاسْتَبْرَقٍ مُتَقَابِلِينَ، كَذَلِكَ وَزَوَّجْنَاهُم بِحُورٍ عِينٍ، يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ
فَاكِهَةٍ آمَنِينَ.

(سوره دخان از آیه ۵۰ تا ۵۴)

«برهیزکاران در جای جاویدی هستند اندر بهشت و چشمه های روان و
جامه های سندس و استبرق میپوشند و ایشانرا با کنیزکان بسیار با کیزه و سیاه
چشم و فراخ چشم همسر ساختیم»
وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤُ مَكْنُوتٍ (سوره
طور آیه ۲۳) یعنی این غلامان بر سر سر آنان طواف میکنند که گویی
مرواریدند بی گرد و آرایش.

و سوره الرحمن آیه ۷۱ حور مقصورات فی الخیام یعنی: سیاه
چشماتی که در خیمه ها از چشم دیگران محفوظند... الخ
خوشمزه تر آنکه وعده ها هم از حور است و هم از غلمان (بچه
های خوشگلی که توصیفشان همچون مروارید بی غل و غش شده که لابد
خدمت زنان میسرند و تا آنجا که من بیاد دارم ندیده ام زنی را بشوهرش یا
مردی را بزانش در بهشت وعده داده باشند... و مشخصات و توصیف بهشت
همه از شکم و زیر شکم است نه چیز دیگر، آنجا یا میخورند یا مینوشند یا
میپوشند یا جماع میفرمایند...
مؤمنین با کنیزکان... و مؤمنات با غلامان... آنجا دیگر زن با شوهر
خود نیست، شوهر با زن خویش دخول (۱) نمیفرمایند...

۱- مگر یک مرد چقدر میتواند تحمل زن خود را بنماید و بالعکس و تا چه حد و اندازه
بقیه زیر نویس در صفحه بعد

باری بیش از این اگربرای شما دوبرادر که در حرامزادگی
اوستاد شیطان هستید حقایقی روشن سازم میسرسم با این لثامت ها که در شما
می بینم صد بدتر شویید و اگر روزی بر طبقه یا دسته ای حکمفرمایی
کنید در اثر بی اعتقادی یکی را زنده نگذارید، همینقدر میگویم اگر روزی
فهرمان بجایی رسید مطالب پوشیده کتابهای ابوالعلاء، فارابی، بوعلی
سینا، خیام، مولوی، شمس تبریزی و بالاخره عبید زاکانی و حافظ را بشکافید
تا دریابید در تلو مطالب تا چه اندازه بیاطل بودن این خرافات خندیده و در
معنی گرییده اند.

روح الله که خود معتقد بهیچ خدا و دینی نبود پس از این گفتار دیدم
ابروهی افعی مانندش را گره زده سری تکان داده گفت: غالب عصاره این
مطالب در خاطر من جوشان بود، اما چون مشکوک بودم جرأت ابراز آنرا
نداشتم، اما صلاح در اینست که از این زین و رکاب و افساری که دین بر خلق
الله بسته و بدست امثال ما سپرده استفاده کامل ببریم، مگر دیوانه ایم
بمردم یا در واقع باین چهاربایان این مسائل را حالی کنیم،

فقیه جان فقط من دو سؤال دیگر از تو راجع به خدا و تشیع و قبل و قالی
که در مورد امام دوازدهم شنیده ام دارم و مایلیم شرایط امام شدن و مسأله امامت و

مذاق آدمی ممکن است از یک همسر زده نشود از ابروست که خداوند یا پیامبر (چون
معلوم نیست کدامیک قرآن را نوشته اند، اگر بگویم خداوند فرموده سوره «فانجه» چه
میگوید، چون سخن، سخن پیامبر است و اگر بگویم پیامبر نوشته سوره های
«امثال»، «اخلاص»، «والناس و الکافرون» را چه بگویم، چه قولها از جانب خداست) در
آن دنیا وعده بتفریق داده و هر یک از آنها را جدا جدا بوضال معشوق جدید میسراند،
مرد را بحور وزن را بغلمان، و اگر کسی تفسیر کند غیر از اینست، بمعنی این
غلمان گردن کلفت برای خانمها نیستند معلوم میشود آنجا غلام بارگی رواج دارد و
زنان را نصیبی از نیست.

ظهور امام را بطور اختصار برابم بگویی، فقیه گفت راجع بخدا چه سؤالی داری؟ برادرم گفت قرآن کلام خداست یا نوشته پیامبر؟

فقیه گفت: در قرآن خیلی ضدونقیض ها و ناسخ و منسوخ ها وجود دارد، و این سؤال شما را در همانوقت چون درموردش مشکوک بوده اند از پیامبر کرده پاسخ داده شده که قرآن کلام خداوند است تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَارِيبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ، اَمْ يَقُولُونَ افْتَرِيْهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ يُتْنَذِرُ قَوْمًا اٰيْتَهُمْ مِنْ نَّذِيْرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُوْنَ. (سوره السجده آیه های ۱ و ۲)، و در جواب سؤالی که از او کرده اند اگر قرآن مال خداست چرا از زبان آدمی زاد مکرر آمده است که: بنام خداوند بخشنده مهربان (بسم الله الرحمن الرحيم) و خداوند چقدر باید خود خواه و متکبر باشد که دایم همه چیز را بنام خود آغاز کند و یا بگوید: قُلْ هُوَ اللهُ اَحَدٌ، بگو خدا یکست... الخ، اما در جاهای دیگر گوینده مخلوقی است فروتنی که میگوید: الحمد لله الرب العالمين: شکر میگویم خداوند جهانیان را... ترا ستایش میکنم و از تو کمک میجویم... و راه راست را بنا بنمایا... الخ، و آنگهی متجاوز از صد غلط صرفی و نحوی از آن میگیرند یعنی چه؟

مهمتر از همه این کتابی که گاه گوینده اش بصورت خدا و گاهی بصورت پیامبر تجلی میکند و گاهی مطالبش بقدری تنزل پیدا میکند که تمام بصورت دفاع از کسی برمیآید که با کنیز زنش هم بستر شده است، و گاهی احکامی بر آن مترتب میگردد که مردی را مجاز میدارد با زن پسر خوانده اش هم فرارش شود و در قبال سؤال زینب (دختر عمه اش) که ای پیغمبر: بی اذن و بی خطبه و بی گواه مرا متصرف میشوی یعنی چه؟ ایشان بفرمایند «الله المزوج و جبرئیل الشاهد» یعنی خداوند خطبه عقد ما را خوانده و شاهد هم جبرئیل شده و فوری این آیه نازل گردد: (فلما قضی زید منها و طراز و جناکها لکی لا یكون علی المؤمنین حرج فی ازواج ادعیائهم اذا قضوا منهن و طرا) و اینهمه در

آیات اسامی امثال زیدها بیاید و بدیگران وانمود سازد برای این قبیل ازدواج‌ها (ببخشید تصرفها) بر مؤمنین خاصه پیامبر حرجی نیست، در این باره چه میتوان گفت و چه میتوان حدس زد؟ این کتاب آسمانی است و آنرا خدا با اغلاطش فرستاده؟ و وقتی که صد و اندی سال بعد سیویه ایرانی صرف و نحو عربی را مینویسد و به تاز بان بی بند و بار میدهد و میگوید: دستور زبانتان را از دست یک ایرانی بگیرید، و وقتی که درمی یابند در قرآن آنهمه غلط هست باز مؤمنین میگویند: درست است که این کتاب آسمانی غلط زیاد دارد، اما چون دستور زبان عربی پس از قرآن نوشته شده، قرآن بحکم عطف بماسبق نشدن، بعضی مسائل تابع صرف و نحو سیویه نباید بشود، یعنی اغلاط آنرا باید قوت داد و دم نزد و گفت خدا اشتباه کرده... و خود را لوس و لوٹ کنند...

در اینجا برادرم روح الله با نوشخندی که هزار معنی داشت گفت فقیه جان باقی را تا آخر خواندم، حال راجع به تشیع و امام دوازدهم که همه منتظر قدم مبارکش هستند چیزی بگو: فقیه گفت از چشمانت پیداست که قصد چه شیطنت‌ها داری و میخواهی تا چه حد بعدها از سادگی مردم استفاده کنی، چون با هم نان و نمک خوره ایم باین سؤال هم پاسخ میدهم. باری بدانید: رواة اخبار، متکلمان و فقها، جملگی بطور خلاصه برآند که:

الف - امام باید معصوم باشد و مرام از عصمت معصوم آنست که با وجود قدرت هیچ داعیه ای از دواعی برای ترک طاعت و ارتکاب گناه عمداً یا سهواً در او موجود نباشد (در این قول اسمعیلیه با امامیه متفقند)

ب: امام باید منصوص علیه باشد، زیرا که عصمت از امور باطنی است که هیچکس جز خداوند برآن آگاه نیست یا باید خداوند که بر عصمت او داناست به امامت او به نص، حکم کند و یا بردست امام معجزی صادر شود که صدق دعوی او را برساند: تنصیب باید از جانب خداوند یا پیغمبر یا امام سابق صورت بگیرد.

ج - امام باید افضل مردم خود باشد.

د - امام برحق بعد از حضرت رسول اکرم به نص صریح علی بن ابیطالب و بعد از آنحضرت، بازده فرزند او باشند که همه معصوم و در عهد خود افضل خلائق بوده (البته بقول شیعه) و همه به نص صریح امام قبل باین مقام تعیین شده باشند. «این قسمت را مخصوصاً به تفصیل آوردم تا قیاس بگیرید با امامت برادرم که بعدها با وقاحت تمام، بآن جنایت ها و کشتار آدمیزاد و دزدی و بستی ناموسی و فساد، خود را امام بحق و موسی زمان و افضل مردم بخلق الله تحمیل نمود.»

اما در مورد شیعه که ما هستیم و اینهمه دم از آن میزنیم و خود را باعتقاد بدان اشرف دینداران جا میزنیم چند کلمه از چند نکته آن بشنوید و چشم و گوشتان را باز کنید و پس از آن هر چه میخواهید بگوئید و بکنید:

اما همین متکلمین و رواة اخبار و فقهای شیعه (سازندگان آخوند و مُلّا و حجة الاسلام و امام جمعه و آیت الله ها) و سازندگان این تفاسیر که شیعه دوازده امامی را برای ما پخته و در حلقمان فرو کرده، در اتم کتابهایشان بقدری اختلاف و دعوی و جنگ با همدیگر دارند که هیچ مؤمنی نیست آنها را بخواند و حالت استفراغ پیدا نکند و برای همیشه از شیعه گری دست بر ندارد و حتی از اسلام روگرداند.

من برای نمونه بچند فرقه از نویسندگان و شارحان و رواة اخبار تشیع هم اکنون اشاره میکنم تا شما بهر یک از کتب ایشان که خواستید مراجعه بفرمایید و ببینید آنچه که خود ساخته اند تا چه اندازه مورد اختلاف شده و خود ناسخ و منسوخ عقاید همدیگر شده اند و ما شیعه بدبخت بساز کدامشان باید برقصیم و دنباله رو کدام فرقه از فرقی که تعریف کرده و میکنند باید بشویم:

الف - ابو عیسی محمد بن هارون و زّاقی صاحب کتاب اختلاف الشیعه متکلم معروف متوفی ۲۴۷.

ب - ابوالقاسم نصر بن نوح صباح بلخی، ابو عمرو محمد بن عبدالعزیز کشی صاحب کتاب رجال.

ج - مسعود عیاشی سمرقندی، از رجال نیمه اول قرن چهارم.

د - ابوطالب عبدالله بن انباری متوفی ۳۵۶ صاحب کتاب فِرَق الشیعه

ه - ابوالمظفر بن احمد نعیمی صاحب کتاب البهجه در فِرَق

شیعه و اخبار آل ابیطالب.

و - محمد بن جعفر قولوتی و ابوالحسن بن حسین بن بابویه

(بدر شیخ صدوق متوفی بسال ۳۲۹)

ز - سعد بن عبدالله اشعری صاحب کتاب تاریخ فِرَق مختلفه

شیعه و مقالات الامامیه (که علامه مجلسی نام این کتاب را مقالات الامامیه و الفِراق و اسماوها و صنوفها میخواند).

خلاصه آنکه در این کتب که سالها باید در آن غور کرد باین نتیجه

میرسیم که بیشتر «اینان منکر فرزند داشتن امام یازدهم در حیات وی»

هستند و عده ای طرفدار پسری از آنحضرت که هشت ماه پس از رحلت امام تولد

یافته، گاه هستند و گاه نیستند، و دسته ای ادعای غیبت ابن طفیل را کرده و عده ای

در انتظار رجعت اویند.

گروهی منکر فرزند داشتن امام یازدهم و معتقد به حامله بودن

یکی از کنیزکان آنحضرت به پسری بوده که به ادعای ایشان «هر وقت آن

کنیزک آن پسر را بدینا بیاورد و لو پس از صد سال دیگر باشد بعد از امام یازدهم

مقام امامت دارد».

در این موارد، عیون، غیبت طوسی، شهرستانی بدقت خوانده شود.

همچنین اند طرفداران امامت محمد پسر امام دهم در حیات

آنحضرت و معتقد بامامت جعفر بعد از محمد، بنص از طرف محمد

بوسیله نفیس غلام امام دهم و منکر امامت امام یازدهم.

دیگر مشکوکین در باب امامت، معتقد بر حلت امام یازدهم و خالی

نماندن زمین از حجت ولی منتظر روشن شدن مسأله امامت. باز هم عده ای طرفدار امام یازدهم بنام محمد، ولی معتقد برحلت و رستاخیز او. همچنین طرفداران رحلت امام یازده و منتظر قیام فرزند غایب آنحضرت و معتقد بخالی نماندن زمین از حجت ولی مشکوک در اینکه فرزند قبل از رحلت امام یازدهم تولد یافته و یا بعد از آن؟ (شهرستانی).
دیگر: طرفدار رحلت امام یازده و امامت جعفر بعد از آنحضرت (فیرق - شهرستانی - غیبت، ص ۶۲ تا ۱۴۵)
باز عده ای که در باب فرزند داشتن یا نداشتن امام یازده در شبهه بوده اند و در انتظار آنکه مسأله روشن شود.

عده ای نیز میگویند حقیقت حال بر ما مجهول است و باید در هر مورد که در میان شیعه اختلافی بروز کند یکی از آل محمد (الرضا من آل محمد) مراجعه میکنیم تا آنکه خداوند حجت خود را بر خلق ظاهر کند و بالاخره طرفداران حلاج یعنی معتقد به ختم امامت پس از امام دوازدهم و نزدیک بودن قیام قیامت...

در اینجا روح اله فریاد زد بس کن مشردم، حالم بهم خورد، غلط کردم که راجع به شیعه و امامان خاصه امام زمان از تو سؤال کردم...، بمن چه در مورد امامان شیعه انقدر بگو و مگو و اختلاف هست و ما خرمانده ایم و تبعداً بنام ربوط های روضه خوانان قرمساق نرا از خودمان گوش داده ایم، فلان لق همه...

اما در آخر مقال خمینی خنده بلندی کرد و گفت: برادر جان دیدی که عقیده من درست از آب درآمد که پیغمبر و امام همه دروغند و فقط برای استفاده امثال ما ساخته شده اند، ولی باید آنها را بظاهر حفظ کنیم.
آری فقیه با گفتار بلندش، من و روح الله را از بی قیدی و شکاکی بیرون کشید و در عوض برای همیشه به بی دینی کامل سوق داد، یعنی از چاله بچاه انداخت.

ملکوتیان

فصل نهم

روزی هفته ای نبود که چافوکشان، دزدان و تعدادی ولگرد و بیکاره بنزد روح الله نیابند و به نسبت وسع خود خرما، کشمش، سوهان، شیر، ماست، عسل، میوه، تره بار و گاهی هم چند تومانی برایش بعنوان نذورات نیاورند، در جمع او کمتر آدم حسابی پیدا میشد، چه خواص او را می شناختند که از لحاظ سواد و کمال و معرفت و علوم دینی چیزی بارش نیست و تنها از این قبیل مردم که گفتیم، دورش جمع میشدند و اونیز بمثل هنگامیکه دزد، جانی، یا آدمکشی در موردی از او استفتاء میکرد، برفع او فتوی میداد و وی را بهر چه شتر و خیانت بود تشویق مینمود و همین امر باعث رونق کار برادرم

در نزد پست‌ترین و درنده‌ترین حیوانات انسان‌ها می‌گردید.
بخطا طرم مبادید یکروز دودزد بنزد او آمده میگفتند: آقا شب گذشته
مجبور شدیم در حال بُردن اموال یک ارمنی که میخواست بجا حمله کند
و آسیب برساند ویرا بکشیم، شما چه نظر میدهید؟

خمینی مظلومانه گفت، شما مسلمانان برای سیرکردن
فرزندان مجبور شدید مالی از ثروتمندی بگیرید، اینکه مباح است، دوم اینکه
در مقابل حمله یک نامسلمان مجبور شده اید از خود دفاع کنید و این از
واجبات است، ثالثاً قتل یک بی دین ارمنی کراهتی ندارد الا اینکه از آنچه
بدست آورده اید فراموش نکنید اگر خمس و زکوتی و سهم امامی داشته
باشد به داعی بسیار بد تا در راه خدا و پیامبر و امام بمصرف برسد، و با این
قبیل فتاوی بهر شکل که میخواست عمل مینمود.

در اینجا سؤال شد حال این اموال از نظر شما چه کیفیتی دارد؟
خمینی در اینجا سری تکان داده گفت این اموال بیشک با مال شما
مخلوط شده و شما هم تشخیص آنرا از مال خود نمیتواند بدهید و
صاحب مال هم که فعلاً معلوم نیست کیست، چنانچه خمس تمام مال را
بدهید بقیه مال حلال (۱) میشود.

در اینجا در باره مصرف خمس از او سؤال شد، فوری پاسخ داد: خمس
(۲) را باید دو قسمت کنید، یک قسمت آن سهم سادات است (در اینجا با

۱- این فتوی بعینه مسأله ۱۸۱۳ توضیح المسائل است که چنین آمده: (اگر مال حلال با
مال حرام بطوری مخلوط شود که انسان نتواند آنها را از یکدیگر تشخیص دهد و صاحب
مال حرام و مقدار آن هیچکدام معلوم نباشد باید خمس تمام مال را بدهد و بعد از دادن
خمس بقیه مال حلال میشود) دست مریزاد، چه خوب و چه آسان با دریافت خمس،
حرامی را حلال فرموده اند.

۲- در مسأله ۱۸۳۴، عیناً همین تفسیر را با قدری مشروحتر آورده است.

کف دست راست بر سینه خود زده یعنی مال من است) بنا بر اقوی با اذن مجتهد جامع الشرائط به سید فقیر یا سید یتیم، یا به سیدی که در سفر مانده شده باشد بدهند و نصف دیگر آن سهم امام علیه السلام است، که در این زمان باید به مجتهد جامع الشرائط بدهند (در اینجا باز مجدداً بخود اشاره فرمود) یا بمصرفی که او اجازه می‌دهد برسانند....

در این حال از او پرسیده شد هر که بگوید سیدم خمس باو میرسد؟ با عصبانیت گفت البته که خیر، باید دونفر عادل سید (۱) بودن او را تصدیق کنند یا در بین مردم بطوری معروف باشد که انسان یقین یا اطمینان پیدا کند که سید است (در میان این گفتار من بیاد سید شدن خودمان در هندوستان بوسیله مستر ساکسون افتادم و در دل خنده‌ها زدم)

در مورد گیرنده و مصرف کننده زکوة هم همیشه می‌گفت، کسیکه از طرف امام یا نایب امام مأمور است که زکوة را جمع و نگاهداری نماید و بحساب آن رسیدگی کند و آنرا بامام یا نایب امام یا فقرا برساند.... الخ خلاصه هر چه می‌گفت بنفع خودش بود و نزد عوام خود را عالم جامع الشرائط و سید مستحق خمس و زکوة، و گاهی که وقاحت را بحد اعلا می‌رسانید خوبشتن را نایب امام و با امام جامیزد، منتهی آنروزها در مورد اخیر خیلی با احتیاط عمل میکرد و تنه‌پیش چاقوکشان و لوطیان امانال خود چنین فضولها میکرد.

یکروز بخاطر دارم با طیب جانی معروف که برایش چند سبد میوه نوبر از تهران آورده بود که بدان وسیله بقیة اموال دزدی اش را حلال سازد و در مورد احکام حج بحث میکرد بدو گفتم ماشاء الله با این اموال طیب و طاهری که داری واجب الحج شده ای و خود طیب که خود معتقد به هیچ امری جز

۱- ملاحظه می‌فرمایید سید شدن را چه آسان تفسیر می‌فرمایند (مسأله ۱۸۳۹ توضیح المسائل)

دزدی و باج گیری و غارت و قتل نداشت از این توصیه خرسند شده گفت: من هر سال بکربلا و نجف اشرف از طریق قاچاق مشرف میشوم و مقداری از جواهرات سرقت شده را آنجا آب میکنم و مقداری هم از اموال سنگین قیمت سبک وزن که آنجا از زوار فراهم میشود بایران میآورم، آیا کافی نیست که حتماً میفرمایید باید بمکه و مدینه بروم؟

در اینجا خمینی خنده ای کرد و گفت آنجاهم میتوانی از زایران نروتمند تمام جهان استفاده های زیادی ببری، چه آنجا مجبورند مکرر لخت مادرزاد شده اموال گران قیمت خود را ساعتها از خود جدا بگذارند و شما اگر عرضه داشته باشی باسانی میتوانی از آنها خونگیری (۱) کنی و با یک حج طاهر و پاکیزه با دست پُر و با لقب الحاج برگردی... طیب آنروز پاسخ داد آخر بعربستان سعودی نمیتوان قاچاقی رفت و دولت در مورد صدور گذرنامه خیلی سخت گیری میکند اقا به عتبات عالیات هر روز میتوان قاچاقی رفت.

خمینی بدو گوشنزد نمود ضمناً توجه داشته باشید کارهاییکه من بشما میگویم هرگاه در راه دین انجام دهید کمتر از حج نیست و طیب قول داد هر وقت لازم باشد در اوامرش کوشا خواهد بود ولو دستورات او منجر بکشتار هزاران نفر بشود و خمینی هم بدو گفت همین روزها با توجه هایت حاضر باش تا بگویم در راه دین چه بایدتان کرد و ضمناً بدان اینکه شاه نمیگذارد مردم باسانی کعبه (۱) مشرف شوند دلیل همان نامسلمانی اوست.

-
- ۱- منظور آقا دزدی و چپاول شرعی است، چه غالب حجاج پس از غارت مردم بسزایارت خانه خدا میروند تا اموال خود را از راه مصالحه و معامله با خداوند طاهر و حلال سازند.
 - ۲- بخاطر دارم آخرین سالی که اتاتورک زنده بود در ترکیه اعلام داشتند، امسال آخرین سالیست که بمردم واجب الحج ترکیه اجازه مسافرت و زیارت داده میشود و بقیه زیر نویس در صفحه بعد

خمینی برادرم دیگر اسم و رسمی پیدا کرد و نزد عوام غولی شده بود و همه طلبه ها و علماء از او حساب میبردند و براستی از او میترسیدند، یکروز روح الله متوجه شد که آخوندی رندتر از خودش بنام کمره ای پیدا شده و با او سخت در رقابت افتاده و با تدریس مسابلی از کتابهای ابوالفتح رازی، و محمد شفیع صالح و ملا محمد باقر مجلسی دارد و جبهه ای بهمزده و دکان او را تخته میکند، او را باتفاق سه طلبه دیگر بنامهای حسن روحانی، جمال الدین جمالی و احمد طباطبائی پنهانی فرستاد که بعنوان تلمذ در محضر او حاضر شویم و به بینیم و بشنویم چه میگوید و قضایا را برایش تعریف کنیم.

روزی که در مجلس رقیب او وارد شدیم مطالبش از اینقرار بود....
چنانکه عالم ربانی مرحوم ملا محمد باقر مجلسی در یاد داشتهای خود میفرماید:
... و ختنه کردن دختران نیز سنت است و مستحب است اندکی بپزند، بسیار بپزند...

در حدیث معتبر منقول است که چون زنان بخدمت حضرت رسول ص

آنسال صدها هزار نفر تقاضای صدور گذرنامه کرده و پول لازم را نیز بعنوان خرج سفر و بهای بلیط و غیره بدولت سپردند و فاصله ده روز دولت بنام هر یک از متقاضیان سفر حج گواهی نامه ای صادر کرده و آنها را برسمیت حاجی شناخت (بمردها لقب الحاج و بزنان الحاجه) و توضیح داد که رفتن و آمدن و باج دادن شما بشریف مکه و چند مزار زیارت کردن و چند سنگریزه برتاب نمودن و چنین و چنان کردن نه ثوابی دارد و نه قایده ای و خداوند هم از این کار کمترین استفاده ای نمیکرد، فقط مبلونتها گوسفند زبان بسته بز خاک میروند.... در صورتیکه همه ساله عده ای از فقر میمیرند.... و ما با پولی که شما داده اید، مدرسه، بیمارستان، دارالاعجزة و هزار مؤسسه مفید میسازیم که اجرش بیش از ثواب حج است.

هجرت کردند زنی آمد که او را حبیب میگفتند و زنان را ختنه میکرد، حضرت فرمود که ای حبیب آن کاری که داشتی هنوز داری گفت بلی یا رسول الله، مگر آنکه نهی فرمایی و من ترک کنم، حضرت فرمود که نه بلکه حلال است، بیا تا تو را بیاموزم که چه باید کرد، چون ختنه کنی زنانرا بسیار به تَه مَبْرُواندگی بگیر که رورا نورانی تر و رنگ را صاف تر میگرداند و نزد شوهر عزیزتر (۱) میدارد.

از حضرت امام جعفر (ع) منقول است کسی که ختنه نکره باشد پیش نمازی (۲) مردم نکند... و در حدیث دیگر منقول است اول زنی را که ختنه کردند هاجر مادر اسمعیل بود که ساره مادر اسحق از روی غضب او را ختنه کرد و باعث زیادتی خوبی او شد و از آنروز سنت جاری (۳) شد که زنان را ختنه کنند.

... از حضرت امیر المؤمنین ع (۱) منقولست که بخواه زن گندم گون، فراخ چشم، سیاه چشم بزرگ سر، میانه بالا، «پس اگر نخواهیش بیا مهر را از من بگیر»

... در حدیث (۲) دیگر منقولست که حضرت رسول چون بهخواستگاری زنی میفرستاد میفرمود که گردنش را بوکنند که خوشبو باشد و غوزک پایش پر گوشت باشد و از حضرت امام رضا (ع) منقولست که از سعادت آدمی است که زن سفیدی داشته باشد...

۱- خوشبختانه این یادداشتهای گهربار عنبر بیز مکرر بچاپ رسیده بدست مؤمنین افتاد و کامها را شیرین و مشام روحی و درونی همه را معطر ساخت.

۲- حلیه المتقین صفحه ۸۹ (چاپ انتشارات فراهانی)

۳- حلیه المتقین صفحه ۹۰ (چاپ انتشارات فراهانی)

۴- حلیه المتقین صفحه ۶۷

== = = =

... و از حضرت صادق منقولست که نباید مرد را دخول کردن بزن خود در شب چهارشنبه و حضرت امام موسی ع فرمود هر که جماع (۱) کند با زن خود در تحت الشعاع پس قرار دهد افتادن فرزند را از شکم پیش از آنکه تمام شود و حضرت صادق ع فرمود جماع مکن در اول ماه و میان ماه و آخر ماه که باعث این میشود که فرزند سقط شود و نزدیک است که اگر فرزندی بهم رسد دیوانه باشد یا صرع داشته باشد، نمی بینی کسی را که صرع میگیرد اکثر آنستکه یا در اول ماه یا در آخر ماه میباشد.

حضرت رسول (۲) فرمود، هر که جماع کند با زن خود در حیض، پس فرزندی که بهم رسد مبتلی شود به خوره یا پیسی (۳)، پس ملامت نکند مگر خود را.

در چندین حدیث معتبر از حضرت رسول منقولست که چون کسی خواهد با زن خود جماع کند بروش مرغان بنزد او نرود، بلکه اول با او دست بازی و خوش طبعی بکند و بعد از آن جماع (۴) بکند، از حضرت صادق منقولست که در وقت جماع سخن مگوئید که بیم آنستکه فرزندی که بهم رسد لال باشد و در آنوقت نظربه فرج زن مکنید که بیم آنستکه فرزندی که بهم رسد کور (۵) باشد.

از حضرت امام موسی پرسیدند که اگر در حالت جماع جامه از روی مرد وزن دور شود چیست، فرمود با کسی نیست، باز پرسیدند اگر کسی فرج زن را ببوسد (۶) چون است، فرمود با کسی نیست.

۱- حلیه المتقین صفحه ۷۰

۲- همان کتاب صفحه ۷۰

۳- اگر اطباء اروپا و امریکا هرآینه مسلمان میشدند بدین رازها پی میبردند.

۴- لابد با زن دیگران مانع ندارد بروش مرغان عمل کند.

بقیه زیرنویس در صفحه بعد

از حضرت صادق پرسیدند، اگر کسی زن خود را عریان کند و باو نظر کند چون است، فرمود، مگر لذتی از این بهتر میباشد و پرسیدند اگر بدست و انگشت با فرج زن و کنیز خود بازی کند چو نست، فرمود باکی نیست، اما بغیر اجزای بدن خود چیزی (۱) دیگر در آنجا نکند، و پرسیدند که آیا میتوان در میان آب جماع کرد، فرمود باکی نیست.

در حدیث صحیح از حضرت امام رضا پرسیدند از جماع کردن در حمام، فرمود باکی نیست و حضرت صادق فرمود که مرد با زن و کنیز خود جماع نکند در خانه که طفل باشد که آن طفل زنا کار میشود، یا فرزندی که از ایشان بهم رسد زنا کار باشد.

از حضرت رسول منقولست فرمود بحق آن خداوندی که جانم در قبضه قدرت اوست اگر شخصی با زن خود جماع کند و در آن خانه شخصی بیدار باشد که ایشانرا ببیند، یا سخن و نفس ایشانرا شنود فرزندی که از ایشان بهم رسد رستگار نباشد و زنا کار باشد.

چون حضرت امام زین العابدین اراده مقاربت زنان مینمودند، خدمتگاران را دور میکردند و درها را می بستند و پرده ها را می انداختند.
از حضرت صادق منقولست که کسی با کنیزی جماع کند و خواهد که

۱- معلوم نشد سفارش امام در اینمورد که چیزی بغیر از اعضای بدن در فرج فرو نکنند چه باشد، نکند تازیان واحدیموت (باتون عربی) یا نظایر آنرا استعمال میکرده اند که بسیار خطرناک و اسباب زحمت میگردید، بحمدالله این فرمان زنان را از خیلی بلیات مصون و محفوظ داشته و بر راستی اگر این دستورات داده نمیشد چه بر سر مسلمانان اثنی عشری میآمد؟

۲- حال علت لالی و کوری را درک میکنیم.

۳- بیشک دستور امام موسی بر آنستکه بهنگام بوسه بر فرج چشم را باید بست و آلا مخالف نص صریح حضرت صادق است، چه منجر بکوری چشم فرزند خواهد شد.

با کنیز دیگری پیش از غسل جماع کند وضو بسازد و در حدیث صحیح وارد شده است که با کسی نیست با کنیز «وَطَى» کند و در خانه دیگری باشد که بیند (۱) و شنود و مشهور میان علماء آنستکه با کسی نیست که مرد در میان دو کنیز بخوابد اقا مکروه است که در میان دوزن آزاد بخوابد.

در حدیث موثق از حضرت صادق منقولست که با کسی نیست مرد میان دو کنیز و دو آزاد بخوابد و فرمود کراهت دارد مرد رو بقبله (۲) جماع کند حضرت امیرالمؤمنین فرمود که مستحب است در شب اول ماه رمضان جماع کردن و از ابوسعید خدری (۳) منقولست که حضرت رسالت پناه وصیت فرمود بحضرت امیرالمؤمنین، یا علی چون عروسی (۴) داخل خانه

۱- منظور خانم بازی و جماع حضوری است که مباح و بلا اشکال قید گردیده... پس اینکه امروز عده ای بتماشای جماع و فیلمهای سکسی می نشینند، پیروی و تقلید از همین دستورها است.

۲- حلیه المتقین صفحه ۷۱

۳- مفسر معروف فقه، حدیث، علوم تفسیر و تصوف و وقتیکه ملا محمد باقر مجلسی عالم ربانی از او دستور یا نقلی میآورد پیداست که تا چه حد از تقا و بزرگان دین بشمار میآید.

۴- علی پس از وفات فاطمه زنان متعدد گرفت، پس چنین نصیحتی از طرف پیامبر بدو واجب بوده است، اما تازمانیکه فاطمه زنده بود زن دیگری نگرفت و معروفترین اولاد ذکور از زنان دیگرش محمد حنیفه و عباس بن علی (ابوالفضل العباس) بودند که دومی در کربلا در رکاب امام حسین کشته شد، توصیفی که از لحاظ صورت و جسم علی کرده اند مختصراً بدینقرار است: قامتی متوسط، صورتی گندمگون، جلوسراویبی مو و شکمش برآمدگی داشت، چشمانش درشت و سنگین بود، از نظر قدرت همین بس که در یکروز متجاوز از ۷۵۰ گردن زد و به تنهایی در کوچه و بازار راه میرفت و تاز یانه ای بدست میگرفت و مردم را بدرستی و اجتناب از معاصی و منکرات امیداشت.

تو شود کفشهایش بکن تا بشیند و پاهایش را بشو و آن آب را از در خانه تا منتهای خانه پاش، چون چنین کنی، خدا هفتاد هزار نوع رحمت بر تو بفرستد که بر سر عروس فرود آید تا آنکه آن برکت بهر گوشه آن خانه برسد و ایمن گردد، عروس از دیوانگی و خوره و پستی تا در آن خانه باشد و منع کن عروس را تا هفت روز از خوردن شیر و سرکه و گشنیز و سیب ترش، پس حضرت امیرالمؤمنین گفت یا رسول الله به چه سبب منع کنم او را از اینها، فرمود زیرا که رحیم بسبب خوردن اینها سرد و عقیم میشود و فرزندی نمی آورد و حصیری که در ناحیه خانه افتاده باشد بهتر است از زنی که فرزند از او بوجود نمی آید، پس فرمود یا علی جماع مکن با زن خود در اول ماه و میان ماه که دیوانگی و خوره و خبط دماغ راه می یابد بآن زن و فرزندان.

یا علی جماع مکن بعد از پیشین، که اگر فرزندی بهم رسد احوال خواهد بود، یا علی در وقت جماع سخن مگو که اگر فرزندی حاصل شود ایمن نیستی که لال باشد و نگاه نکند احدی بفرج زن خود و چشم پیوشد در آنحالت که نظر کردن بفرج در آنحالت باعث کوری فرزند میشود.

یا علی بشهوت و خواهش زن دیگری، با زن خود جماع مکن که اگر فرزندی بهم رسد مخنث یا دیوانه باشد.

یا علی هر که جنب با زن خود در فراش خوابیده باشد قرآن نخواند که میترسم آتشی از آسمان بر هر دو نازل شود و بسوزاند ایشانرا.

«یا علی جماع مکن با زن خود مگر آنکه تو دستمالی از برای خود داشته باشی و او دستمالی از برای خود داشته باشد» و هر دو خود را بیک دستمال پاک نکنید که دشمنی در میان شما پیدا میشود و آخر بجدایی میکشد.

یا علی ایستاده با زن خود جماع مکن که آن فعل خران است و اگر فرزندی بهم رسد مانند خران بر رختخواب بول میکند.

یا علی در شب عید فطر جماع مکن که اگر فرزندی بوجود آید بسیار

از او بظهور آید.

یا علی در شب عید قربان جماع مکن که اگر فرزندی بهم رسد
شش (۱) انگشت یا چهار انگشت در دست داشته باشد.

یا علی در زیر درخت میوه دار جماع مکن که اگر فرزندی بهم
رسد، جلاد و کُشنده مردم باشد.

یا علی در برابر آفتاب جماع مکن مگر آنکه پرده ای بیاویزی که
اگر فرزندی بوجود آید در بد حالی و پربشانی باشد تا بمیرد.

یا علی «در میان اذان و اقامه جماع مکن» که اگر فرزندی بوجود آید
در خون ریختن جری باشد.

یا علی چون زنت حامله شود با او جماع مکن بی وضو...

یا علی در شب دوشنبه جماع بکن که اگر فرزندی بهم رسد حافظ
(۲) قرآن و راضی بقسمت خدا باشد.

یا علی اگر جماع کنی در شب سه شنبه و فرزندی بهم رسد بعد
از سعادت اسلام او را روزی شود و دهانش خوشبو و دلش رحیم و دستش
جوانمرد و زبانش از غیبت و بهتان پاک باشد....

یا علی اگر جماع کنی در شب جمعه فرزندی بهم رسد خطیب
و سخنگو.

در حدیث معتبر منقولست که در روز عقد فاطمه صلوات الله علیها حق
تعالی امر فرمود:

سَدْرَةُ الْمُنْتَهَى را که آنچه داری فروریز برای نثار حضرت

۱- چشم مادران و پدران فرزندان شش انگشتی و چهار انگشتی کورتا دیگر شب عید
فطر جماع نکنند.

۲- میتوان نتیجه گرفت که پدر و مادر حافظ شیرازی شاعر شیرین سخن بدین اوامر
معتقد و سرطاعت فرود آورده بودند.

فاطمه، پس آنچه داشت از مروارید و مرجان و جواهر بر اهل (۱) بهشت نثار کرد، پس حوران نثار را بردند و تا روز قیامت مفاخرت میکنند و به هدیه بیکدیگر میفرستند و میگویند که این نثار حضرت فاطمه است، در شب زفاف استر اشهب حضرت رسول را آوردند و قطیفه بر روی آن انداختند و حضرت فرمود که ای فاطمه سوار شو و سلمان لجام استر را می کشید و حضرت رسول از عقب روان شد و در اثنای راه صدای ملائکه بگوش مبارک حضرت رسید جبرئیل با هزار ملک و میکائیل با هزار ملک فرود آمدند و گفتند که حق تعالی ما را بجهت زفاف حضرت فاطمه فرستاده است، پس جبرئیل و میکائیل الله اکبر میگفتند و ملائکه با ایشان موافقت مینمودند و باین سبب شد که در شب زفاف الله اکبر بگویند.

در حدیث دیگر منقولست که حضرت رسول نهی فرمود از جماع کردن در زیر آسمان و بر سر راه که مردم تردد کنند و فرمود که هر که در میان راه (۲) جماع کند خدا و ملائکه و مردم او را لعنت کنند. حضرت رسول فرمود که بیاموزید از کلاغ نه خصلت را: جماع کردن پنهانی و بامداد بطلب روزی رفتن و بسیار حذر کردن...

حضرت امیر المؤمنین (ع) فرمود هرگاه کسی خواهد با زن خود نزدیکی کند تعجیل نکند که زنانرا کارها می باشد پیش از جماع و هرگاه کسی زنی ببیند و خوشش آید، پس برود با اهل خود (۳) جماع کند که آنچه با این هست با آنهم هست و شیطان را بردل خود راه ندهد و اگر کسی

-
- ۱- معلوم میشود در بهشت جواهر هم نثار میگردد و بیشک معامله هم میشود.
 - ۲- البته در زیر آسمان و محل عبور و مرور مردم جماع نهی شده، اما خوشبختانه خمینی در احکامش تخطی را مستثنی داشته است.
 - ۳- منظور اینست که بیاد زیبا رویان دیگر با اهل خود نزدیکی کند، معلوم نیست آنکس که بقیه زیر نویس در صفحه بعد

زنی نداشته باشد دورکعت نماز بکند و حمد خدا را بسیار بگوید و صلوة بر محمد و آل محمد بفرستد و پس از فضل خدا زنی سؤال کند که البته باو عطا میفرماید آنچه او را از حرام بی نیاز گرداند.

در حدیث معتبر از حضرت رسول منقولست که چون مرد و زن جماع کنند عریان نشوند مانند دو خرزیرا اگر چنین کنند ملائکه از ایشان دور میشوند.

از حضرت امیرالمؤمنین منقولست که هرگاه کسی را دردی در بدن بهم رسد یا حرارت بر مزاجش غالب شود، پس با زن خود (۱) جماع کند تا ساکن شود.

در حدیث معتبر منقول است که حضرت امام رضا (ع) شخصی را دیدند که آزار چشم داشت فرمود که میخواهی بتو چیزی بیاموزانم که اگر بجآوری هرگز درد چشم نبینی، گفت بلی فرمودند که در هر پنجشنبه ناخن بگیر آنشخص چنین کرد هرگز درد چشم (۲) ندید.

در حدیث معتبر از حضرت رسول منقول است که هر که ناخن های خود را در روز جمعه بگیرد حق تعالی دردها را از سرانگشتان او بیرون کند و

استطاعت زن گرفتن نداشته باشد در آنصورت اگر بدین شکل جلقی بزند مکروه، مباح مستحب و یا حلال خواهد بود. اگر در تاریخی که این کتاب بدست شما میرسد امام خمینی را مثله نکرده باشند و هنوز بر کرسی امامت باشد، لطفاً این مسأله مهم را از ایشان یا از حاکم شرعی (اگر بگذارند زنده بماند) استفتاء فرمایید.

۱- شهید الله که باید در چنین مواردی زن مبلغی که ویزیت یک طبیب است علاوه بر وجه نسخه از شوهر بستاند، چه با این دستور امیرالمؤمنین ع نه تنها شوهر بدون طبیب و دوا معالجه میشود بتل که زن لذت جماع را هم بدومی چشاند.

۲- اگر این راز آشکار شود البته تمام چشم دردها با گرفتن ناخن در پنجشنبه ها رفع میشود اما عیب کار در اینستکه بساط چشم پزشکیان برچیده میشود.

کسیکه در روز شنبه یا پنجشنبه ناخن و شارب (سبلت) بگیرد از درد دندان و درد چشم عافیت یابد.

از حضرت امام موسی منقولستکه سه چیز است که هر که لذتشان را یافت ترک نمیکند، مورا از بیخ گرفتن و جامه را کوتاه کردن «ووطی کنیزان کردن».

حضرت امام موسی فرمود که بول شتر (۱) نافع تر است از شیر او و حق تعالی در شیرش شفا قرار داده است و در روایت دیگر منقولستکه شیر شتر شفای همه دردهاست و در روایتی چند مدح شیر الاغ و خاصیت آن وارد شده است.

از حضرت امیرالمؤمنین منقول است که خوردن مغز گردو و پیسیر با هم دوا است و هریک را که تنها بخوری درد است.

از حضرت امیرالمؤمنین منقول است که بیست و یک دانه مویز سرخ ناشتا خوردن جمیع مرضها را دفع میکند.

از حضرت امام رضا منقول است که انجیر گند دهان را زایل میکند. حضرت صادق فرمود هر که به ناشتا بخورد آب، منی او پاکیزه میشود و فرزندش وجیه میشود

از حضرت امیرالمؤمنین منقولستکه خوردن به، دل را قوی میکند و معده را پاکیزه میکند و دل را زیرک و مرد ترسان را شجاع میکند.

از حضرت صادق منقولستکه سنجید مغزش گوشترا میرو یاند و پوستش

۱- پندار فردوسی بر آن بوده است که عرب فقط شیر شتر و سوسمار میخورد و از شاش شتر و شیر الاغ نوشیدنشان بی اطلاع بود و آلا این دو بیت شعرش را کاملتر می سرود که:

ز شیر شتر خوردن و سوسمار عرب را بجایی رسیده است کار
که تاج کبانی کند آرزو تقوی بر نوای چرخ گردون تقو

پوست را میرویانند و استخوانش (منظور هسته اش) استخوانرا و معده را دباغی میکند و امان میدهد از بواسیر و از تقطیر بول، و ساق پا را قوت میدهد و رگ خوره را قطع میکند و اشنان (۱) دهان را پاک میکند و نان خورش است و قوت جماع را زیاد میکند و مثانه را میشوید و ریگ مثانه را دفع میکند.

در چندین حدیث معتبر منقولست که حضرت رسول دوست میداشتند کدورا در میان دیگ و از میان صحن برمی چیدند و امر میفرمودند زنان خود را که کدو در طعام بسیار بکنند و وصیت نمود بحضرت امیرالمؤمنین که یا علی بر تو یاد بخوردن، کدو دماغ و عقل را زیاد میکند و از امام جعفر و امام موسی علیهما السلام منقولست که خوردن گزر (هو بیج) قوت جماع را زیاد میکند و امان میدهد از قولنج و دفع بواسیر میکند...

از حضرت امام رضا منقولست که چهار چیز از اخلاق پیغمبر است، بوی خوش و سر تراشیدن و نوره (۲) مالیدن و بسیار (۳) جماع کردن.

از حضرت رسول منقولست که موی شارب و پشت زهار و زیر بغل را بلند مگذارید که شیطان در آنجا جای میگیرد و پنهان میشود.

از حضرت امام موسی منقولست که مسلمان نباید که با گبر در یک کاسه چیزی بخورد و یا با او در یک فرش بنشیند و یا با او مصاحبت کند و در حدیث صحیح دیگر فرمود اگر محتاج شوی به طیب ترسا با کسی نیست که بر او سلام کنی و او را دعا کنی که دعای تونفعی (۴) با او نمیرساند.

۱- اشنان گیاهی است که در شوره زار میروید و تلخ مزه است که حتی چار پایان آنرا نمیخورند و از ریشه اش گرد چوبک برای شستن لباس تهیه میکنند.

۲- حتماً باید واجبی از نوره یا آهک باشد و استعمال تیغ و داروهای نظافت طبی بی خطر جایز نیست.

۳- این صفت در خرس و خروس و گنجشک هم هست

۴- بهترین تعلیم دروغگویی و نظاهر را باید از این قبیل دستورها گرفت.

از حضرت رسول منقولست که ابتدا مکتب اهل کتاب را سلام و چون ایشان بر شما سلام کنند، علیکم بگویند و در جواب ایشان با ایشان مصافحه (۱) نکنید و ایشانرا به کُتبت (۲) نام میرید مگر آنکه باینها مُضطر شوید....

از حضرت صادق پرسیدند که دعا از برای جهودان و ترسایان چگونه بکنیم، فرمود بگویند (بَارکَ اللهُ فی دُنْیاک) یعنی برکت دهد خدا از برای تو در دنیای تو، و در حدیث دیگر فرمود اگر با ایشان مصافحه کنی از زیر جامه مصافحه کن و اگر دستت بدست او برسد، دست را بشوی و در حدیث دیگر فرمود که اگر با اهل ذمه یعنی جهودان یا ترسایان و گبران مصافحه (۳) کنی، دست را بخاک یا بدیوار (۴) بمال.

از حضرت صادق منقولست که تقیه (۵) سپرایمان است «و کسیکه تقیه نمیکند ایمان ندارد» و فرمود «نه عُشر دین در تقیه است».

-
- ۱ و ۲- منظور آنست که دست دادن به یهود و نصاری نه تنها شما را نجس میکند بلکه هرگاه کُتبه شان را بر زبان جاری سازید دهانتان هم ملوث میگردد.
 - ۳ و ۴- معلوم نشد که از زیر جامه چگونه میتوان دست داد، اقا روشن است که پس از دست دادن باین کفار دست را میتوان بهر خاک یا دیواری و باصطلاح تیمم نمود و آیا اگر خاک و دیوار آلوده باشد این امر جایز است و تیمم باطل نخواهد بود.
 - ۳- تقیه بهترین طریق دروغ و تظاهر است که در شرع توصیه و جایز گردیده و در اصطلاح متکلمین پوشاندن عقیده دینی و ترک فرایض آنست بهنگامیکه آشکار گردد خطری متوجه شخص میشود. در میان مسلمانان شیعه تقیه را نه تنها جایز بلکه در بعضی موارد «فرض» شمرده اند، بعضی گفته اند تقیه برای شخص پیامبر جایز نیست ولی دیده شده است که پیامبر اسلام و علی در بسیاری از موارد در انجام یکی از تکالیف که مواجه با خطر میشدند برای مصلحت فرد یا جماعت تقیه برای آنان جایز گردیده، فیرق شیعه تماماً حتی فیرق خوارج نیز همچون نجدات و اباضیه آنرا تجویز کرده اند.

از حضرت امیرالمؤمنین منقولست که تقیه در بلاد مخالفان کردن واجب است و کسیکه از روی تقیه قسم (۱) بخورد برای آنکه دفع ضرری از خود بکند برای او گناه و کفاره نیست و حضرت امام موسی فرمود که گرامی ترین شما نزد خدا کسی است که تقیه بیشتر کند.

از حضرت صادق منقولست که دین را حفظ کنید و پنهان دارید از مخالفان بدرستی که شما در میان سنیان بمثابه مگس غسلید در میان پرندگان. حضرت امام رضا فرمود کسیکه تقیه را ترک کند چنانست که نماز را ترک کند، بدانکه تقیه در بلاد مخالفان و سنیان واجبست...

از حضرت امام حسین علیه السلام منقولست که چون «کرکس» فریاد میکند میگوید ای فرزند آدم هر روشی که زندگانی کنی آخرش مرگ است، و «باز» که صدا میکند میگوید ای دانای پنهان ها وای دفع کننده بلاها «وطاوس» میگوید بر خود ظلم کردم... «و خروس» میگوید که هر که خدا را شناخت باد او را فراموش نمیکند... «و مرغ خانگی» میگوید که ای خداواند حق تویی... «و شاهین» میگوید سبحان الله، حقاً، حقاً «و جغد» میگوید در دوری از مردم انس بیشتر است، «و کلاغ» میگوید ای روزی دهنده بفرست روزی حلال... «بلبل» میگوید حقاً، حقاً... «و کبک» میگوید نزدیک است حق «و فاخته» میگوید یا واحد یا واحد یا فرد و یا صمد... «و پرستک (۲)» سوره حمد میخوانند... و بزغاله میگوید مرگ زود بمن رسید... «و شیر» میگوید در امر بندگی خدا بسیار اهتمام میباید کرد... «و گاو» میگوید دست از گناه بدار... «و فیل» میگوید که برای دفع مرگ قوت و چاره سودی نمیدهد... «و یوز» میگوید یا عزیز یا جبار یا متکبر یا الله «و شتر» میگوید که منزه است پروردگار ما... «و گرگ» میگوید چیزی را که خدا حفظ کند

۱- معنی صداقت و اخلاق پاک را در این قبیل احکام باید جست و لذت بُرد
۲- معلوم میشود پرستو در میان حیوانات از همه مؤمن تر و قرآن خوان تر است.

هرگز ضایع نمیشود... «و شغال» میگوید عذاب و وبل برای گناهکار است که برگناه خود مُصّر باشد... «و سگ» میگوید معصیت‌ها برای خواریست... «و روباه» میگوید دنیا خانه فریب است... «و عقرب» میگوید بدی چیز موحشی است.

از حضرت امام موسی منقولات که حیواناتی که مسخ شده اند دوازده صنفند، اقا فیل پادشاهی بود که زنا و لوط میکرد.

چون به برادرم جریان تدریس رفییش آقای کمرهای را گفتیم رنگ صورت را باخته و مثل همیشه فحش‌هایی بزبان هندی از این قبیل بزبان آورد کوتا، Koota بارا، Barra گاندو، Gando مفعول، دیوت، سگ، و غضبش بسحدی رسید که داشت خود را بکلی میباخت، من بدو گفتیم زیاد نگران مباش، توضیح المسائل تو چیز کمی از آنها ندارد.

خمینی فریاد زد که نه برادر چنین چیزها مگو، این مطالب شیوا و نکات شیرین دینی و مفرحی که این بی همه چیز تدریس میکند تمام شاگردان مرا بدور خود جمع خواهد نمود پس باید همین امروز و فردا کلکش را بکنیم، اما چون اونیز خرم‌رید فراوان دارد باید از راه دیگری وی را از این شهر برانیم.

درد سر ندهم ظرف یک‌هفته خمینی بتمام حجج اسلام و مراجع تقلید نامه‌ها نوشت که عده‌ای مؤمن بمن شکایت آورده اند، کمره‌ای مدرس که پدرش یهودی الاصل و مادرش نصرانی است و بتازگی از روس‌های نجس پول کلانسی دریافت نموده، ضمن تدریس تلویحاً بخاندان طهارت و عصمت و نبوت هتاک می‌نماید و تبلیغ دین بهائیت میکند و زبانم لال سید باب را مبشر دین نو و ناسخ دین مبین اسلام بشمار آورده حال چه بایدمان کرد؟ من بشریعت خود او را مه‌دورالدم میدانم تا شما حافظان بیضه اسلام چه صلاح دیده و چه امر فرمایید؟

قریب پنجاه نامه با امضاهای جعلی و خطوط مختلف با دست چپ

نوشته و با آنان رسانید.

خلاصه قیامتی بپا کرد که آن بدبخت مادرمرده اگر به توصیه
علماء شبانه از قلم فراری نمیشد بیشک کشته میگردید، و بدین طریق
بزرگترین رقیب او تارومار گردید و نفسی براحتی کشید، خمینی دیگر
از این قبیل رقیبان کسی پیدا نکرد و اگر یکی دو نفر بعدها جرأت
پیدا کردند اظهار لحنیه ای کنند از قماش خودش بودند که بزودی یا سرشان
راز بر آب کرد و یا از شهر فراریشان داد.





نما کیسان

فصل دهم

در زمانی که سید ابوالقاسم کاشانی اسم و رسمی پیدانمود و حتی بریاست مجلس هم انتخاب شد من و خمینی هر هفته یکبار بتهران میرفتیم و بدستور مستر ساکسون در خانه اش واقع در پامنار سری می زدیم و با آیندگان و روندگان چای میخوردیم و غلیان می کشیدیم و ضمناً مجیز او را گفته تا محبوبیتی نزدش فراهم آوریم، اتفاقاً آنجا با مصطفی کاشانی و شمس قنات آبادی که از عرقه های درجه یک بودند بسیار دوست شدیم، آنروزها برادرم با خانمی خواننده بنام «نوا» آشنا شده بود و چندی هم صیغه اش کرده بود و بعد برای دل بدست آوردن پسر کاشانی او

را بدو (پاس) داد، مصطفی یکدل نه صد دل عاشق او شد ولی چون نوا مایل بود بشهرت برسد و در رادیو تهران آوازی بخواند و پولی هم گیرش بیاید به پسر کاشانی که آنوقت‌ها با اصطلاح همه خطش را میخواندند متوسل شد، مصطفی کاشانی بخمینی دستور داد خودش برود و رئیس رادیو را ببیند و از طرف وی خواهش کند خانم نوا را بخواندگی قبول کرده مقرر می‌گردد مختصری هم برایش معین نمایند.

آنطور که برادرم تعریف میکرد در آن زمان سرپرست رادیو تهران و معاون نخست وزیر محمد حجازی (مصباح الدوله) بود و خمینی از او وقت ملاقات خواسته ولی او نپذیرفته بود، اما یکروز خمینی پیشخدمت او را کنار زده با داد و فریاد داخل اطاق گردیده، میگوید: این چه مسلمانی است که شما دارید؟

حجازی: حضرت آقا چه فرمایشی داشتند؟

خمینی: (با تندی و غضب و غرور خاص) خواستم پیام حضرت آیت الله کاشانی را بشما برسانم که این چه کیفیتی است، هر روز بجای بسم الله الرحمن الرحیم در رادیو خدا، شاه، میهن میگوید، در صورتیکه باید پس از حمد و صلوة بر پیامبر و امامان اسمی هم اگر لازم باشد از میهن و شاه بپرید.

حجازی: بسیار بسیار نکته جالبی فرمودید، از امروز دستور میدهم مطابق نظرات آیت الله چنین کنند، آیا فرمایش دیگری هم داشتند؟
خمینی: (بسیار متواضعانه) خیر قربان فقط عرض مختصری داعی از طرف آقا زاده آیت الله کاشانی داشتم.
حجازی: لطفاً بفرمایید.

خمینی: (با تمجُّج).... راجع به خانم نوا خواننده معروف خواستم عرض کنم اگر ممکن است اجازه بفرمایید ایشان مرتباً در رادیو آواز بخواند.

حجازی: (در اینجا روبه آقای بشیر فرهمند که آنوقت سمت معاونت داشت) گفت این خانم که آقا نام بردند صدایی دارد؟ بشیر فرهمند: قربان دودانگی آواز دارد.

حجازی: پس دستور دهید از او بموقع خود استفاده شود، ضمناً روبه خمینی کرده گفت امیدوارم رضایت همه شما فراهم شده باشد.

خمینی: (با حالت انکسار و بسیار مظلومانه در حالیکه دستهای خود را بهم میمالید) جناب مطیع الدوله، قربان چون توسید دانشمند و عالمی بروم، اگر بدانید این خانم چقدر جمیله و زیبا هستند؟ و تا چه اندازه خوب و مهربان... آخرین استدعایم اینست که ماهیانه ای نیز باو بدهید.

حجازی: (با حالتی عصبانی) آخوند، حیف که شما با اینهمه زرنگی خانمبازی بلد نیستید، خانم باز به کسی میگویند که با پول خودش مزد خانمها را بپردازد نه با پول اداره انتشارات و تبلیغات لطفاً تشریف ببرید بیرون و دیگر اینجا پیدايتان نشود...

خمینی عقب عقب رفت و همچون تیر شهاب ناپدید شد.

این واقعه را که خودم از دهان خمینی شنیدم وقتی بود که با کمال پُروویسی میگفت، دریغ که قدرت ندارم در مقابل این قبیل مردم قرص و محکم و گول نخور مقاومت کنم و آلا دلم میخواست هر چه مثل او آدم فاضل و فهمیده است تکه پاره کنم.

خمینی درسی و اندی سال قبل که آیت اله کاشانی در کمال قدرت بود نتوانست خود را نزدش عزیز و محترم دارد، چه هر وقت میخواست زبانی ابراز حیاتی کند دیگران که از هر لحاظ ذی شأن و ذی مقام بودند مجالش نمیدادند.

خمینی بخوبی دریافت راه شهرت کاذب تنها از طریق مخالفت با بزرگان صورت پذیر است، از این لحاظ در زمان تقسیم اراضی که از بزرگترین اشتباهات شاه بود (چه شاه تصور مینمود با این اقدام میتواند از

افکار کمونیستی چپی‌ها جلوگیری کند و خودش را از کمونیست کمونیست تر و انمود ساخت و نتیجه‌ای که عایدش شد دشمن ساختن طبقه ذی نفوذ مالک بود) با وی در افتاد و علناً او را تکفیر میکرد تا یکوقت بسرکردگی لات و لوت‌ها، عده‌ای کفن پوش فراهم کرده از قم عازم تهران نمود، ضمناً در اثر تحریکاتش علمای شیعه نجف بر اعمال او صحنه گذاشته و تلگرافی مردم را بقیام و کفن پوشی و رفتن به عتبات واداشتند.

طیب نیز در تهران بلواها پیاپی کرد که چاقوکشان، چماقداران و نوچه‌هایش توانستند دستجمعی از چاله میدان حرکت کرده و تا نزدیک خیابان نادری را در حیطه تصرف خود درآوردند و سرراه بازار و مغازه‌ها را غارت کرده شیشه‌ها را شکسته و همه چیز را بآتش کشیدند.

دولت پس از سرکوبی آنان و رسیدگی بکانون فساد باین نتیجه رسید که همه فتنه‌ها زیر سر خمینی است از اینرو او را محکوم بمرگ کردند، اما عده‌ای از مراجع تقلید، من جمله آیت الله سید کاظم شریعتمداری با حقه‌های آخوندی خمینی را بمقام مرجع تقلید مفتخر ساخته و از این راه از مرگ حتمی نجاتش بخشیدند.

پس از مدت‌ها زندانی شدنش چون دولت در یافت که این شیطان بزرگ ول کن معرکه نیست به ترکیه تبعید گردید و چند ماه بعد به عتبات رفت و چندی همچون موش خفقان گرفته ساکت نشست، اما در خفا و پنهانی شروع به دسیسه کرد تا بیکبار پس از ۱۵ سال گذشت زمان متوجه شد مردم در اثر نارضایتی‌های بسیار از حکومت و شاه دنبال بهانه میگردند که برای خودشان یک زندگی دموکراسی واقعی پیدا نمایند.

اما چه چیز سبب شد مردم برضد شاه قیام کنند، باید بطور خلاصه فهرست وار بگویم که خیال نکنید بیجهت قیامی صورت پذیرفت و بمصداق الغریق یتشبث بکل حشیش مردم خیال کردند خمینی برآستی پُخی است، چشم بسته بدو متوسل گردیدند، اما اشتباهات شاه:

نخست در افتادش با انگلیسها روی جریان ملی کردن صنعت نفت و خلع ید آنان و گذراندن قوانین یکطرفی ظاهراً بنفع ایران از مجلس شورای ملی، گرفتن اراضی از مالکان و خانواده های ذی نفوذ ثروتمند و سپردن آنها بدست رعایایی که نه سواد داشتند و نه عقل معاش (بخيال آنکه آن پا برهنگان دور او جمع شده دستيارش گردند در حالیکه همانها نابودش ساختند) و آنها بزودی زمین ها را بشمن بخش فروخته یا واگذار کردند و پولش را بمصرف زیارت عتبات رسانده و پس از افلاس راهی پایتخت برای عملگی شدند، و شاهنشاه برای ابراز حمایت بیشتر در یکی از سخنرانیهای خود آنان را تحریک نمود که از روز دیگر مزدی کمتر از چهارصد ریال بجای یکصد و پنجاه ریال نپذیرند، آنان نیز از آن تاریخ بعد روزانه خود را تا یک هزار ریال رساندند و در آن زمان نیمچه بنا که دیوار درستی نمیتوانست بچیند در روز چهار هزار ریال و استادش تا هفت هزار ریال اجرت مطالبه میکرد، در حالیکه یک آموزگار لیسانسیه معیل که نوامیس مردم بدو سپرده شده بودند حقوق متوسط ماهانه اش بیست هزار ریال بود یعنی یک دهم یک بتا.

ترقی دادن بهای نفت بطور سرسام آور و آشفته ساختن وضع اقتصادی جهان، خاصه اروپا، ژاپن و حتی امریکا و گوش ندادن بنصایح هیچ مقام داخلی و خارجی (بگذریم از اینکه صاحبان نفت امریکایی او را تشویق به گران کردن قیمت نفت بسود خود مینمودند اما دولت ها همه مخالف این امر بودند).

انتخاب احمق ترین و بی شخصیت ترین نخست وزیران، وزیران چاپلوس و معاونان و رؤسای بانکها و مؤسسات دولتی و حتی برگزیدن مدیرکل های وزارتخانه ها بامراو. بکار گماشتن توده ای های محکوم که دشمنان واقعی مملکت بودند و همانها متوسل به بیگانگان شده که وطن را بهر وسیله که هست دو

دستی تحویل شوروی دهند و غالب آنها با ما را در تمام کابینه ها، وزیر یا معاون نخست وزیر و حتی معاون وزارت دربار و غالب وزارتخانه ها گشتند. کنار زدن میهن پرستان واقعی و برگزیدن نود درصد نمایندگان دو مجلس از پایین ترین طبقات مردم از قبیل گشتی گیر، مطرب، رقاص، قمارخانه دار، کلاهبردار و یا فاسقان از کار افتاده. دخالت دادن بی حد و حصر اشرف پهلوی در سیاست و امور لشکری و کشوری با آنهمه سوابق....

شرکت نمودن برادرانش در تمام کارخانجات و شرکتهای پُر درآمد کشور و انحصار واردات و صادرات به اشخاصی که با آنان سهم بودند. ترتیب دادن جشنهای شاهنشاهی، جشنهای شیراز و دعوت از بی هنران خارجی بنام هنرمندان و پرداخت پولهای کلان با آنهمه فقر رایج میان طبقات درجه سوم مردم و فرهنگیان و برنامه های سرگرم کننده جزیره کیش...

احترام بی حد به آخوندها و بال و پر دادن به آنها. اعتماد بی حد به شریف امامی ها و بعضی از لشکریان که دست پرورده هم بودند مانند قره باغی و فردوست ها. با دانشجویان در افتادن و بحرف حساب آنها گوش ندادن و مهمتر از همه عدم توجه به فرهنگیان و استادان.

یک مشاور بی غرض، یک نصیحت گوی صادق، امثال مهدیقلی هدایت، فروغی، مؤتمن الملک، مشیرالدوله، حکیم الملک، مستوفی الممالک اطراف خود نداشتن.

ارجح شمردن امثال بی مِخ ها به تحصیل کردگان و استعانت جویی از آنها که جز خاکسار ساختن خود و خانواده چیزی نصیب نگردید. خفقان مطبوعات و دیگته کردن غالب مقالات و اخبار روزنامه ها از طرف سازمان امنیت، و بمانند ممالک دیکتاتوری و کمونیستی تأسیس یک حزب

آنهم زیر نظر خویشان.

بیجهت اعتماد به سران امریکا کردن در حالیکه آنها از انگلیسها الهام سیاست میگرفتند و وسیله همانها این خاندان آمد و این خاندان رفت... و متوجه نبود اگر انگلیس از هند و سایر مستعمرات دست کشید و از خاور دور و خاور میانه کنار رفت و پای امریکایی را جای پای خود گذاشت همه از رندی بود، چه دیگرمایه و سرماییه ای برای انگلیس در پایان جنگ دوم جهانی نماند و بجای خود امریکا را غلیم ساخت، با این مزیت که القاء فرامین و دستور احکام از خود آنها بود و عمل کننده و پول دهنده امریکا...

ناگفته نماند که در زمان سلطنت محمد رضا شاه پهلوی کشور ایران در کلیه زمینه های مختلف اقتصادی، عمران و آبادی و صنعت پیشرفتهای سریعی نموده بود که در هیچ دوره ای از تاریخ ایران در طی نیم قرن سابقه نداشت و این پیشرفتهای سریع، غرب را بوحشت انداخته بود، و این خود علت اصلی سقوط شاه بود.

این بود مختصری از علل و اسباب سقوط خاندان پهلوی، اما بدام افتادن ملت ایران بچنگال یک مشت آخوند ابله خونخوار بیشتر از آنجهت بود که مردم فاقد اخلاق بودند، یعنی هیچ حکومتی تا با امروز در ایران در پی آن نبود که اخلاق را در میان مردم ترویج دهد، اگر پهلوی میدانست و یا بدین راز پی برده بود که اخلاق برتر از مذهب و دین است و اگر دین اساسی داشته مبتکر یا مخترع آن برای ایجاد اخلاق آنرا بظهور رسانده نه تنها خودش دنبال اوهام دین نمایان نمیرفت و گاهی خود را بشکل دیگری مُمَلِّهَم از امامان وانمود نمی نمود بل که سی و اندی میلیون خادمان و در واقع بردگانش متوسل به دین نمایان نمیشدند و سقوط نمیکردند.

میدانید وقتی ملتی را برای اعمی ماندن از اخلاق دور میدانند ناچار از روی جهالت طبق خصلت رستم طلبی بشر برای پناه آوردن بسمبدایی، یا قوه خارق العاده ای یا پیامبری می جوید و میخواهد بدان متوسل شود و او را برتر

وقوی تر و داناتر از همه برای خود داشته باشد ناچار بدروغگوترین و پسر ادعاترین مردم پناه میبرد و آن محمود در این موقع چه کسی جز خمینی می‌توانست باشد که در اثر تبلیغ دو دولت روس و انگلیس بمقام الوهیت و خدایی درآمده بود. و این گناه را هم در او باید جستجو کرد.

از قدیم گفته اند الناس علی دین ملوکهم، شاه گاهی خواب نما میشد گاهی میگفت من با فلان امام مکالمه کرده ام و حتی در مصاحبه ها میگفت آوازه‌های غیبی میشنوم و چیزی نمانده بود ادعا کند مبعوث خدایان است، و گاه خود را چنان گم کرده فراموشی می‌آورد و امر بخودش مشتبه میشد که کتابهای انقلاب سفید و تاریخ پهلوی و... را که بخواست او نویسندگان برجسته نوشته بودند، فکر میکرد که نویسنده براستی خود اوست، و غالباً روبه نویسندگان کرده و میفرمود چرا کتابهای مرا نمی‌خوانید و در مدارس تدریس نمیکنید....

حال خواهید پرسید چرا اسمی از روسها آورده ام و آنان را طرفدار برادرم قلمداد نمودم؟ تا قبل از تبعید برادرم به ترکیه و سپس بعراق او تنها از ارباب بزرگ دستور میگرفت، اما از این تبعید چون بسیار عصبانی شد و فکر کرد مستر ساکون خیلی پیرشده و دیگر بفکر او نیست با روسها نیز شروع بمذاکره نمود، آنها هم حسن استقبال کرده و سعی نمودند او را نیز مثل بیشتر آخوندهای خائن دیگر به تله بیندازند، اتفاقاً او هم مستعد بود و مترصد چنین فرصت، آری از سی و چند سال قبل کمکهای شایسته و پولهای کلانی از طرف ایادی توده بدو میرسد و در برابر رابط آنها سوگند خورد که تا حد امکان نظرات آنان را در مورد تسخیر و تسلیم ایران بدانها بمورد اجرا درآورد.

انگلیسها تا دو سال قبل از برادرم رودست خورده اند و یکوقت متوجه شدند که خمینی بیشتر با شوروی است تا با آنها، اما بروی مبارک نیاورده و بهیچیک از ما دو برادر چیزی ابراز نداشتند.

فقط شبی در نجف که در واقع آخرین دیدار با عمویم بود که مرا بکناری کشیده گفت من بهند یعنی بوطن برمیگردم و ممکن است دیگر شما فرزندان عزیز را نبینم، فقط بروح اله خاطر نشان کن که مستر ساکسون و عاملانش در مورد اعمال او بچپ گرایشی شدید تقریباً مشکوک شده و چه بسا ممکن است ضمن ترقی دادنش بغایت درجه یکم رتبه سرش را زیر آب کنند، چه انگلیس و شوروی روزی که در تنگنای مردم دست پرورده خود قرار گیرند برای چند ماهی هم که شده باشد با هم کنار می‌آیند و مصالح خود را با بعضی امتیاز بدیگری دادن و از دیگری چیزی نخواستن را طوری تلفیق می‌دهند که شخص مورد نظر با مملکت زیر مهمیز مانده خود را آنطور که لازمست همچون سوسک زیر پا له و لورده می‌سازند، و برادر تو هنوز پی باین حرامزادگی اینان نبرده است، تو لازم است مواظب خودت باشی و در دام عنکبوت شوروی نیفتی.

گفتم شبه دردهای مردم تل انبار شده و هرکسی آرزوی مجهول خود را در رفتن شاه برآورده میدید، هیچکس نمیدانست چه می‌خواهد، غالباً آنها که همه چیز داشتند و آنها که در طبقه اول رفاه بودند بیشتر شور و هیجان نشان میدادند که: شاه بد است و حکومت فاسد و عمال دزد و زمان، زمان سلطنت نیست و این اساس سلطنت موروثی باید زیر و رو شود، و همه خود را فراموش میکردند که خوبتر نیستن نیز از عاملانند، اما هیچکس نقشه، برنامه، اصول صحیح و راه عقل پسندی ارائه نمیداد، اربابان هم در این گیرودار برای انتقام گرفتن از شاه نام خمینی را در افواه منتشر می‌ساختند تا آنجا که اسم او را در میان طبقه سوّم بجای نام خدا بکار می‌بردند، عوام در صحن خیال عمامه ای سیاه و بزرگ بر سر فرشته ای آسمانی میدیدند که طبقی پراز جواهر در یکدست گذارده نثار خلق میکند و در دست دیگر احکام خدایی پراز محبت و صفا و نیکی و مهربانی را همچون احکام عشره موسی که بهنگام بازگشت از کوه سینا ارائه داد میدیدند و خمینی خمینی میکردند.

هر مرد و نامردی به‌ر شکل تیشه بر ریشه سلطنت میزد، آموزگار
بچه های دبستانی را دسته دسته به خیابانها با شعار ما شاه خائن
نمیخواهیم، دبیر شاگردان دبیرستان و بالاخره استاد با تعطیل کردن
دروس، دانشجویان را بقیام و امیداشت، بازاری غم و گنل براه انداخته، و اغضان
بر منابر نطقهای دینی و انقلابی میکردند.

در مساجد بلوا و در خیابانها غوغا شده بود، بازارها نیمه بسته و دسته های
کوچک و بزرگ بی مقصد در حرکت بطرف شمال شهر شدند، زن ها و
بچه ها فغان میکردند و مردم را از بی عدالتی ها بگریه تشویق
مینمودند و جمعی مؤمن نما سینه چاک داده، خاک و گاه بر سر ریخته
دیگران را بزاری میداشتند.

همه ناطق و سخنران گشته، همه بر ضد دولت شدند، ضمناً مغازه
ها و بانکهای بسیاری بغارت میرفت و اعتصاب قانونی اعلام شد، کارگران لوله
های نفت را بستند و بیشتر کارخانه ها متوقف گشت در شهرستانها غالب عمال
را عواملی مجهول بسرقت و غارت اسلحه و آتش سوزی راهنمایی کردند،
خلاصه هر چه از خدا و طبیعت و از نادانی و بی کفایتی خود رنج و
محنت دیده بود بگردن شاه و دولت می انداخت، رفوزه گی بچه تنبلها،
بزدلان افتادن دزد و خائن، عقب افتادگی کارمند سر بار دولت با همه
تقصیرات بگردن شاه برمی گشت، حتی اگر زمین بالا قرار گرفته بود
نرسیدن آب بدان را هم مالکش تقصیر شاه میگفت.

منتظر الوزاره ها، و بازنشستگان، رانندگان، و لگردان، چپاولگران، قاطر
چپان، فاحشگان همه خوب را هم بد میدیدند و میگفتند اینهم مُسببش شاه
است.

گروهی روزنامه نگاران مشهور و جیره خوار دست پرورده و متور
فکران مردم را میشوراندند و با مقالات آتشین، خود را غمخوار ملت قلمداد
مینمودند و بی درپی مینوشتند، ملت پای در زنجیر خود را آزاد و وطن را آباد

کنید.

یکروز که من از صداهای مرده باد شاه وزنده باد خمینی و آواز تکبیر
چندش آورد میان جمع که بر سرم گل ولاله میریختند و یک عمر از
برکت وجودشان غرق نذورات و پول و مال شده بودم حیران مانده گلویم از شوق
گرفته اشک شادی از چشمانم میریخت، سر با آسمان کرده بی اختیار
گلبانگ شادی زدم و گفتم: ای خداوند توجه خوب و مهربانی،
تو که اینهمه خرابی برای سواری آفریده ای که نه خرجی دارند و نه
کاهی میخواهند و نه جوی و برادر احمق تر از خودم را از من می طلبند و
مرا می بوسند و بر سردست میبرند و بوی برادرم را از من میجویند چگونه
باید سپاس ترا بجای آورم؟

اینان از یخ انتظار حرارت و از آتش امید مهربانی و صفا میبرند؟ از
نیش عقرب توقع شهد و نوش دارند....

سبحان الله با اینهمه خرابی و استرجه عده ای باز یاده میروند؟
باز تکرار میکنم من هرگز تعجب از داد و قال صنف کله پز و
جگرکی و زغال فروش و هیزم کش و طواف و دوره گرد و عمله و سپور و
چاقوزن و آدمکش نداشتم، تمام شگفتی من از روشنفکران و معلمان و
استادان و دکترها و مهندسان و سیاست بازان و ثروتمندان و میلیونها بود که نه
نقشه ای داشتند و نه طرحی، فقط میگفتند شاه برود و خمینی بیاید و برای
خود معلوم نکرده بودند که این کشتی بی ناخدای بی سرپرست را
بکدام کشتیان عال سپرده و بکدام سمت بایدشان رفت؟ بعبارت ساده بجای
شاه چه کسی را آماده رهبری کرده اند؟

به میرزا رضای کرمانی قاتل ناصرالدین شاه گفتند، آقای شاه شکار
درست است که از ظلم عمال حکومت و خویشاوندان شاه بجان آمده بودی و
خوب کردی که شاه را کشتی، اما بگوید انیم قبلاً پشت دروازه تهران
انوشیروان دادگر را آماده کرده بودی که بجای شاه جبار بر تخت بنشانی؟

و او جوابی نداشت بدهد، «آری تاریخ تکرار میشود» ما ایرانیها همیشه گز نکرده می بُریم و چشم بسته بآب و آتش میزنیم، و بعد هم از ندانم کاریها شیون بر میداریم که اشتباه کردیم و خودم کردم که لعنت بر خودم باد.

بالاخره بهترین فرصت پیش آمد، برای گروهی از مصدقیان شگست خورده، توده ایهای تارومار شده، بانیان احزاب تندرو و آزادی یافتن فدائیان اسلام، مجاهدین خلق و فرصت طلبان بی هدف و همه بیکبار سر برداشتند و در نخستین ایام، دست بدست هم داده پی این دیوار عظیم مملکت را کردند و سرنگون ساختند، اما در پی این دیوار چه دیدند؟ نکبت، فلاکت، ادبار، بدبختی، لبک اینها را چه کسی بارمغان آورد؟ فقط یکنفر، صبر کنید تا آن یکنفر را معرفی کنم، اما احتیاج بمعرفی ندارد، همه او را می شناسید و آن خمینی برادر عزیزم بود.

خمینی در تبعید مهربان شد، وعده های خوش میداد، از اخلاق و تربیت و ثواب و بهشت سخن میگفت، ضمناً بدستور اربابان مردم را بقیام نیکی بر بادی و وحدت ملی برمی انگیزت، همه را چه از ارتشی گرفته تا غیر ارتشی بحد حکومت و شاه تشویق مینمود، مردم ربه آسای بی بند و بار و گوسفندان خالی از خرد و شعور به اشاره های مجهول اینطرف و آنطرف میدویدند، اما چه میخواستند معلوم نبود.

خمینی را از عراق راندند، چه دیدند این آشوب قابل تحمل نیست هیچ مملکتی حاضر بقبول این جرثومه متعفن نبود، بالاخره باشاره مربیانش فرانسه او را پذیرفت و بیکبار پرورش یافتگان و تعلیم دیدگان اجنبی اطراف او را گرفتند، بزودی تبعه امریکا، قطب زاده جاسوس منفور دوجانبه روس و انگلیس، بنی صدر باز یگرزن نمای پنگال فرانسه و بقول خودشان (مثلث بیق) که دستور از انگلیس و فرانسه و روس و آمریکا میگرفتند، مشغول غسل تعمید دادن آقا شدند، دست و پا بوسان امثال دکتر سنجاییهای

کتیف، مهندس بازرگان ها، فروهرها، شهرت ها میدادند که آقا غالب ایام در
خلسه و عبودیت و معنویت و تقدس بسر میبرد، و گاه فرشتگان با او محشورو
دمازند و زمزمه آنان همه وقت از حریم مطهرش بگوش میرسند.

نخست این چند نفر فکر کردند در اواخر قرن بیستم، پس از
تسخیر ماه و دیگر اقسام در عصر اتم آقا را متمدن و متجدد وانمود
سازند، لیک بدو دلیل این امر میسر نگردید، نخست انگلیسها که با خروج
او از جلد گربه عابد صد در صد مخالف بودند، دیگر آنکه طبیعت این حیوان
قشری غیر قابل تغییر و قبول ماهیت جدید بود، چه اطرافیانش زیر جلی
بروز دادند، این ابوالهول حتی حاضر به نشستن روی مستراح فرنگی
نبود و مجبور شدند او را برای رفع حاجت روی زمین بنشانند و پس از طهارت
گرفتن تقودش را در مستراح بریزند و افتخار این وظیفه به ترتیب صبح و
ظهر و عشا و نیمه شب بعهده یکی از این چند نفر واگذار شد که با کمال
میل آنرا پذیرا شدند، از طرفی عمال ینگلی دنیا خیلی زود متوجه شدند که
این خوک، با هیچ غسلی قابل پاک و مطهر شدن نیست، چه این همان
خر عیسی است که با هزار بار بمکه بردنش تغییر ماهیت نمیدهد.

بناچار تصمیم گرفته شد این الاغ در همان جلد شیر سیادت (۱)
مستقر بماند.

گوسفندان و خوران ایران نوار بیانات ناهنجارش را با آن لهجه هندی
مخلوط با الفاظ دهات قم و خمین همچون نوای آسمانی می شنفتند و
هر آن منتظر نزول قدومش از آسمان هفتم بر روی زمین ایران بودند.

بالاخره شاه رفت و خمینی آمد، نخستین کاری که خارجیان کردند،

۱- لباس سیادت بتن کرده پیر الاغی فرورفته در جلد شیر

انحلال ارتش و سپردن سلاح بدست مردم باغی بود، درب زندانها بروی دزدان و جانیان گشوده شد و بدین زنگیان خون آشام آلات قتاله هم دادند و جواز غارت و قتل هم مزید بر اکرام آقا بدیشان گردید.

مردی که نخت و عده عدالت و آزادی و روش خدایی داده بود تمام سران مملکت را بر روی پشت بام خانه اش بگلوله نازیان فلسطینی بست و غالب شبها چند انگشت با خون آنان آلوده میکرد و بسبک نازیان بکام خود فرومبیرد. حمله دوم عرب بایران پس از هزار و چهارصد سال مجدداً بوسیله او آغاز گردید، با این اختلاف که در این حمله، سران و سرداران و افسران و سربازان ایرانی را ناجوانمردانه خلع سلاح کرده دست بسته تسلیم درخیمان نازی و فلسطینی نمود.

اجازه دهید چند صباحی بعقب برگردیم، در فرودگاه بهنگام آمدن روح الله بایران پس از مدت‌ها که نابل بدیدارش شدم بدو گفتم در مقابل سؤال مخبرین جراید که چه احساسی از آمدن مجدد بایران (یعنی وطن؟!) پیدا کرده ای چرا چنان جواب سستی دادی که گفتمی (هیچ) آخر برای تظاهر هم که شده باشد باید میگفتمی دلم برای وطن پرپر میرفت تا لااقل تو را یک ایرانی با عاطفه و میهن پرست بدانند، حال از این بیعد متوجه باش چنین مهملائی بزبان نیاوری گو اینکه مردم آنقدر خرنند که جفنگیات تو را بجواهر پاشی تعبیر خواهند نمود، آهسته در خلوت بمن گفت بهنگام بازگشت از فرانسه بتهران از ترس و وحشتم دوبار در هواپیما زیر شلوار عوض کردم و با آن حالت خوف و اضطراب شعوری نمانده بود که فکر کرده و سنجیده پاسخ بدهم، بهر حال دلم میخواهد هر چه زودتر مرا بیک کاخ سلطنتی برسانی که از آرزویش دارم میمیرم، با غضب و ناراحتی همانطور که زیر بازویش را گرفته بودم نیشگون محکمی از او گرفتم با عصبانیت اما آهسته گفتم ابله نباش و دهاتی بازی در نیاور تو الآن باید بگویی بگورستانت بپرنند و دروغی فاتحه ای برای خراتی که در راهت

جان داده اند بخوانی، ضمناً وانمود سازی مرد خدا و از طرف خدا هستی، مبادا تا چند روز دیگر بفکر این باشی که بکاخ سلطنتی بروی و ادعای سلطنت یا ریاست جمهوری بکنی، اکنون موقتاً هم که باشد طبق دستور سفارت جلیله انگلیس چند صباحی در یک حجره مسجد واردشویا در یک مدرسه اقامت بگیر تا دستورات لازم برسد که چه بایدت کرد.

در آن حیص و بیص که هزاران نفر از کشوری و لشکری، معمم و مُکَلّا، خردو کلان دست و دامن آقا را میویدند و میوسیدند و آرزو داشتند آب طهارتش را برای شفا ببرند، سید معمم جوانی سختی صف مردم را که تقریباً بما چسبیده بود شکافته، جلو آمد و به بهانه بوسیدن آقا چیزی در گوش او گفت و در جمعیت ناپدید شد، پرسیدم که بود، گفت از طرف برژنیف پیغام و تبریک داشت، گفتم متوجه باش پوست خربزه زیربایت نگذارند، گفت نه، خود ارباب از نخستین ساعات مسافرتم به پاریس توصیه فرمود که تا چندی دست دوستی روسها را که بسویم دراز میشود بگرمی بفشارم و وانمود سازم با آنها هستم و الا ممکن است از هم امروز بعمال چپی خود بگویند برضد من قیام کنند و ظرف چند ساعت بساطم را زیر رو سازند و از طرفی قرار گذاشته ایم نورالدین کیانوری دیرکل حزب توده که از خوبشاوندان خودمان و خواهرزاده بتول الحاجیه است هرچه زودتر از شوروی بما بیوندد و معاضدت لازم را بعمل آورد و بالاخره باید طوری وانمود سازیم که بیشتر با آنان هستیم تا با امریکاییان و انگلیسها.

گفتم رحمت بشیرشان باد، چه ترس من همه از روسهاست، زیرا بخوبی میدانستم که امریکاییان بوسیله انگلیسهای عزیز اغفال میشوند ولی نمیدانستم با خرس سفید چه بایدمان کرد؟ معلوم میشود بزرگترین حيله تاریخی را بکار گرفته اند، یعنی هرکجا دیده اند از راه زور و دشمنی نتوانند با یکی دریفتند از طریق دوستی از او سواری میگیرند.

باری برادرم خمینی نقش خود را بخوبی بازی کرد و پس از رفتن

به بهشت زهرا و بظاهر دلسوزی برای کشتگان کردن و نام شهید بدانها دادن و بمردم ایران تسلیت گفتن بعنوان یک مرد مؤمن و مقدس و خالی از شهوات نفسانی و دور از حُب مقام در مدرسه علوی اقامت گرفت.

در همانروز دیدم عربها با جفیه و عقال اطراف او را گرفته و همه شان با اسلحه های روسی بعنوان نگهبان و محافظ دستور بگیر و دستور بده شده شدیداً مشغول فعالیتند.

از برادرم پرسیدم خانه خراب این وحوش و جانیان بین المللی را برای چه اینجا آورده ای، گفت، درست است که از بابان بمن گفته اند بایران برگرد ولی راستش را بخواهی جرأت همچو جسارتی در خود نداشتم و فکر کردم مبادا سربه نیست گردم و اگر با سر عرفات و تابعان و قذافی و عمالش با من قرار نمیگذاشتند که محافظ من باشند هرگز جرأت آمدن بایران را نمیکردم، چه نمیشد محافظ روسی، انگلیسی، یا امریکایی داشته باشم، پرسیدم آیا این وحوش در قبال این اعمال چیزی از تو نخواستند، گفت نه... زیاد مهم نبود، فقط با سر عرفات با من قرار گذاشته از هربشکه نفت دو دلار باو بدهم.

با دهشت و وحشت گفتم میدانی این مبلغ چقدر میشود؟ فردا ملت ایران نمی پرسد به چه مجوزی بلیون ها ثروت او را چنین به تازیان بخشیدی؟ گفت من که حساب و کتاب نمیدانم، فقط علی الحساب به بازرگان دستور داده ام هفتصد میلیون دلار هم باو بپردازد، حال بگذار ما سوار کار بشویم اینها که مهم نیست، چه اوقول داده است سرشاه را بیاورد وزیر پله خانه ام دفن کند که من هر روز با بر سرش بگذارم.... اگر چنین کاری کند و نسل این خاندان را براندازد مشکل بزرگ ما حل میشود، چون ارباب هم باین امر رضایت داده است، تو نمیدانی انگلیسها چه دل پُری از خاندان پهلوی دارند؟

ماکیان

فصل یازدهم

ارتش بدستور عمال روس و انگلیس بخوشی و سلامت منحل و متلاشی شد و اسلحه باساره روسها بدست مردم کوچه و بازار افتاد، سران مملکتی را دسته دسته بدستور برادرم بجوخه اعدام سپردند و در خلوت قهقهه ها سرمیداد و دست بطرف آسمان میبرد و میگفت که ای شیطان تو چقدر دوست داشتنی هستی که کارگزار خود را در سرزمین ایران قرار داده ای، من که بخدا و نبی معتقد نیستم چه اگر خدایی میبود هرگز راضی باین کشتار بیگناهان نمیشد، اقا من نزد مردم همه چیز را بنام خدا و دین انجام میدهم زیرا کسی در طریق دین حق سؤال و جواب و اعتراض

ندارد.

چند روزی گذشت من دیدم برادرم در کشتارزاده روی میکند، دانشگاهها را بسته، زندانها را باز کرده، قاتلان و دزدان و جانیان و محکومان را آزاد کرده و به پاهای برهنگان میگوید این انقلاب را شما کرده اید، هرکاری بکنید مختارید و بطور غیرمستقیم آنها را تشجیع بکشتار و غارت مردم تحصیل کرده و فهمیده مینماید.

یقه اش را گرفتم که خانه خراب خدانشناس چه میکنی، چرا جلو قافله تمدن را گرفته دستور عقب گرد داده ای، کوران و کچلان، خرها و عوام را سرور کرده بزرگان و عالمان و سرکردگان را بنابودی میکشی، آخر چرا؟ انصاف و عدل و مروت که نداری هیچ، آدمکشی برای چه هست؟ با مهربانی رفتار کن تا همه زرخیزت گردند، گفت برادر جان ساکت اگر این کار را نکنیم مردم تا چند روز دیگر دستان ما را میخوانند و میفهمند که چیزی با ما نیست، ما نه تمدن داریم، نه دانش، نه دین و نه عدالت، مگر نمیدانی ایرانی خوش استقبال و بد بدرقه است، همانطور که ما را رودست و روی سرآورده حلوا حلوا کرده اند بزودی از روی سر بر زمین میکوبند و له و لورده میسازند ما نباید اشتباه شاه را بکنیم، اگر آن غافل روز اول آشوب پنج نفر، روز دوم صد نفر کشته بود باین فلاکت و ادبار نمی افتاد، عدل و نصفت یعنی چه؟ کسی با مهربانی کاری از پیش نمی برد، «عیسی خوب و مهربان بود که به صلیب کشیدند»، ما باید بوسیله دزدان و غارتگران روزی هزار نفر آدم حسابی بکشیم و زنان و دخترانشان را بی سیرت سازیم و مالشان را بغارت ببریم تا از دیگران زهر چشمی گرفته و حساب کارشان را از این اعمال قیاس بگیرند و بجای خود صم بکم بنشینند، آخر ما که لیاقت حکومت کردن نداریم، از بچگی من و تو و امثال ما گدا و حلوا خور و روضه خوان بوده ایم، ما را چه سروری و آقایی و سلطنت؟

لوفرض ما هفت میلیون آدم هم بکشیم، از سی و پنج میلیون جمعیت ایران چه کم میشود؟ دودرصد (۱)، اینکه قابل ذکر نیست.

نوجرا از تجد اطهرت که مسترسا کسون بما هديه کرده سرمشق نمیگیری، مگراو غیر از این کرد که اینهمه توانست دوام پیدا کند، اگر دستور نمیداد با شمشیر و قتل و غارت عمل کنند تو فکر میکنی جایی بتصرف او درمیآمد، اگر به پا برهنه ها و بیکاره ها و دزدان پس از هجرت نمیگفت بیایید بتاراج برویم یعنی جنگ کنید و مردها و بچه ها را بکشید و زنان را به اسیری ببرید و اموالشان را بین من و خود تقسیم کنید تو فکر میکنی کسی برایش فاتحه میخواند؟ تازه علاوه بر اینها سه مرده ها هم وعده بهشت و حور میداد.

اگر این فکر بکربرش خطور نمیکرد جانشینانش (۲) یعنی پدر زنهایش و دامادانش، ابوبکر و عمرو عثمان و علی کجا میتوانستند ایران بدان عظمت را فاتح شوند؟ آخر با چه چیز؟

با تمدنشان؟ با اخلاق و علمشان؟ با تربیت و خداشناسیشان؟ نه برادر، فقط با قتل، غارت، کشتار و تصرف زنان و دختران و السلام.

من گفتم، خوب ما فعلاً بهانه برای جنگ با کفار نداریم، چه بایدمان کرد؟ گفت، بهانه اینست که این مسلمانان مفسد فی الارض

۱- حساب آقا هم کم از درجه اجتهادشان نیست.

۲- ابوبکر: خلیفه اول پدر عایشه، پدر زن محمد (ص) بود.

عمرو: خلیفه دوم دخترش حفصه زن محمد (ص) بود.

عثمان: خلیفه سوم دو تا از دختران مطلقات محمد (ص) را بنامهای رقیه و ام کلثوم در عقد ازدواج خود درآورد و بدین مناسبت پیغمبر بدو لقب ذوالنورین داده بود.

علی (ع): خلیفه چهارم فاطمه دختر محمد (ص) را بسزویت داشت و داماد پیامبر (ص) بود.

هستند، طاغوتی هستند، با شاه بی دین همکاری کرده اند، همه زیر پرچم او بوده اند و اینها بهترین بهانه است که خونشان مباح، زناشان بر ما حلال و اموالشان طیب و طاهر و معترضان، قتلشان واجب... و بدین وسیله است که همه را خوشحال میکنیم و همه را مرید میسازیم، خوب دیگر حرفی داری؟

گفتم امروز دیدم یاسر عرفات را در تلویزیون نشان میدهند که بوسه های گرمی از صادق طباطبائی میگیرد و مردم با رمز و اشاره و کنایه میگفتند یار و بچه خوشگل اوست، اینرا چه میگویی؟ گفت برادر جان چه بهتر بگذار یاسر عرفات بچه باز هم کام دلی از صادق بگیرد، تو مگر کم از بچه خوشگلها کام دل گرفتی، بگذار بدین وسیله فلسطینی ها که امروز از نظر قتل و جنایت وزنه ای هستند در کشتی فرمانروایی خودمان برای لنگر انداختن همراه داشته باشیم.

مگر فراموش کردی وقتی که قذافی با ما میانه نداشت موسی صدر را که بنا بود ما امام غایبش کنیم چطور پنهان یا نابودش کرده است.

حال چه عیب دارد با اینان بسازیم ولودر غارت اسلامی ما شریک شوند. مگر اینهمه ثروت مال ماست، مگر ایران وطن ماست، مگر وصیت مادرمان «ابندیرا» را فراموش کرده ای که از ما خواست خاک ایران را به تو بره بکشیم، بگذار هرچه میخواهد بشود، فقط ما بمراد دل برسیم و اربابان را هم از خود راضی کنیم.

ضمناً اینهمه ایراد از عربها نگیر، دکتريزدي و خلخالی مکرر آمده شکایت کرده اند که چند بار به پاسدارها گفتیم این افسران یا وزیران را تیرباران کنید ولی قبول نکردند و مجبور شدیم از یاسر عرفات و تابعانش کمک بگیریم، این ایرانیهای بی همه چیز راستی راستی حاضر نمیشوند هموطن خود را تیرباران کنند ولی من میدانم چطور صفات عالی آنها را تنزل دهم و به ذنبی ترین کارها و ادارشان سازم،

فقط کمی صبر داشته باش.

هنوز چند صباحی از تسلط خمینی بر مردم ایران نگذشته بود که خواهرزاده ما محمد منتظری (رینگو) که از مدت‌ها قبل با سید احمد بردارزاده ام در فلسطین و لیبی تعلیمات خرابکاری دیده بودند و در جهالت و حماقت هر دو کت همدیگر را از پشت بسته بودند بدیدنم آمدند و گفتند آیا فکر میکنید که ستاره اقبال امام خمینی همیشه تابان و درخشان باشد، هیچ گمان نمیرید اگر یک لحظه انگلیسها، امریکاییان یا روسها تصمیم بگیرند اساس این حکومت را ظرف چند ساعت زیرورو میکنند؟

پرسیدم منظورتان چیست؟ محمد خواهرزاده ام گفت گرچه من نزد شما به بلاهت معروفم میخواهم نصیحتی بشما بکنم که آنرا فوری بصورت عمل درآورید، بما اجازه دهید هر قدر میتوانیم از اموال، پول، جواهرات و فرشهای سلطنتی در چند کامیون پُر کرده از ایران خارج سازیم و با موافقت کنید یک هواپیمای درست کرایه کنیم و آنرا پُر کرده به لبنان یا لیبی ببریم، چه اگر صدایی درآید و باصطلاح تقی بشود همه ما را تیرباران میکنند و اگر هم جان سالمی بتوانیم بدر کنیم بایستی مجدداً دست از پا درازتر به گدایی این و آن برویم، حال که مولی سفره ای پهن کرده یعنی کاخهای سلطنتی بی صاحب مانده و در دست ما افتاده چه بهتر بی تأمل این کار را بکنیم، من در این مورد با قذافی مذاکره کرده و یقین دارم که صد درصد با این عمل موافق باشد، گفتم بد فکری نیست، چه ممکن است قبل از ما زندان دیگری آنها را غارت کنند و بقول معروف چراغی که بخانه رواست بمسجد حرام است، چرا دزدان دیگری آنها را تصرف کنند، هر چه باشد ما اولاد پیغمبر و مستحق تریسم و خدمان بشارع میرسند، اما گمان نمیکنم روح الله موافق باشد، دیدم هر دو قهقهه را سرداده گفتند اتفاقاً او صد درصد موافق است، ولی گفته بود قبلاً با شما هم مذاکره کنیم که ترتیب کارها را شما عاقلانه بدهید،

گفتم بهترین راه آنستکه از طریق هوا چنین عملی انجام دهید ولی مأموران فرودگاه را چه کنیم، سید احمد گفت ترتیب این کار با من، من با یک حمله چهل پنجاه نفر عرب فلسطینی که همه مسلح با ژسه هستند ترتیب کار را میدهم که مدت چند ساعت فرودگاه در قرق ما باشد.

پرسیدم فعلاً چه چیزها در دسترس دارید که آنها را خارج سازیم؟ وقتی که سید احمد و محمد توضیح دادند چه چیزها از کاخهای سلطنتی و موزه ها و خانه های اشرف و شمس و ملکه مادر و شاهپورها و نخست وزیران سابق همچون علم و شریف امامی و سایر ثروتمندان بغارت برده اند در تعجب شدم و آنطور که میگفتند متجاوز از پانصد میلیون جواهر، آنتیک، فرش، تابلو، طلا، نقره و ارز در اختیار دارند و بالاخره قرار بر این گذاشته شد که آنهمه اموال بعدها بین خانواده های سید احمد و منتظری و من بالمناصفه تقسیم گردد.

شب که نزد خمینی خلوت کردیم و با خانواده جریان را توضیح دادیم، گفتم یا سر عرفات و تابعان خیلی بیشتر از اینها بغارت بردند و این از انصاف بدور است، آیا آنان استحقاق اینهمه اموال غارت شده را دارند؟ خمینی پر خاش کنان گفت برادر دیگر اسم غارت بر این اموال نگذارید، چه اینها خمس و زکوة ما فاتحان جنگ است، مگر در تاریخ نخوانده اید که در صدر اسلام مسلمین چگونه جواهرات پادشاهان ایران را آویزه شتران و اسبان خود کردند و فرش گرانبهای بهارستان را قطعه قطعه کرده هر یک تکه ای گرفتند.

سید احمد گفت پدر ما خیلی بزرگواری کردیم که کتابخانه هاشان را آتش نزدیم و زنانشان را تصرف نکرده ایم.

برادرم با خشونت هرچه تمامتر گفت احمدی احمق... شب درازه صبر کن ما همان کارها را بطور آشد خواهیم کرد و زنان و دخترانشان را هم یک از یک صد سرباز عرب و هزار پاسدار ایرانی میگذرانیم، تو

کجایش را دیدی بگذار سران ارتش را از سرهنگ بالا بکشیم و قدرتمندان را ناروماز کنیم بعد تصدیق خواهی کرد که حمله اول عرب در مقابل این یورش بگمان صفر خواهد آمد، در اینجا رورا به سید احمد و محمد ربنگو کرده گفت شما فردا ترتیب انتقال این اموال را بدهید تا هفته دیگر بینم با اعلانی که امروز کرده ام بنام من حسابی باز شود که برای مستضعفان خانه سازی کنم چه مبلغ پول ریخته میشود و چه مقدار زن و مرد جواهرات و پول برایمان جمع خواهند کرد، گمان میکنم در سفر دوستان بیشتر از اینها خواهید توانست بخارج ببرید، فقط مراقب باشید جای اینها امن و امان باشد، فراموش نکنید دو سه قطعه از زمردهایی که به پهنای کف دست و از تخت طاوس کنده آید و همچنین چند تابلو از کمال الملک و چند رشته از مرواریدهای خزانه بانک مرکزی بدوست عزیزم قذافی هدیه کنید تا بداند مانمک شناس نبوده بل که شریک دزد و رقیق قافله نیز هستیم و قدر برادران دینی خود را خوب میدانیم.

مردم ایران از شادی در پوست نمی گنجیدند که خداوند از بارگاه خود امام خمینی را از معارج آسمانها بسرزمین ایران نزول داده و بخاکیان افتخاربردگی و بندگی را بخشیده است.

من از جوانهای تندرو یا عوام الناس نادان و مذهبیون قشری متعجب نبودم که او را در کره ماه می جستند و بهم دیگر نشان میدادند، من از امثال خانم مدیری که شوهرش استاد دانشگاه بود و خود چهل سال مدیر دبیرستان دخترانه و مربی هزاران کس بود و لاف ده بار بارو پا و آمریکا سفر کرده بود حیرت داشتم که بهر کس میرسید میگفت: آرزو دارم که کنیز درگاه آقا باشم.

همچنین از دکترها، مهندسان و بالاخره استادان اروپا رفته شگفت داشتم، هر روز صبح که بهم دیگر میرسیدند از رؤیت جمال خمینی در ماه صحبت داشته با سوگندهای شداد و غلاظ بر گفتار خود مهر و انگشت

